



رئیس جمهور در مصاحبه اختصاصی با جمهوری اسلامی:

- افرادی مثل بنی‌صدر و دوستان نزدیکش از عناصر نفوذی در انقلاب بودند.
- هدف اصلی آماج لیبرالها و منافقین کوبیدن تفکر خط‌امام و باتیان و مفسران این تفکر بود.
- انقلاب سوم این ملت با خون شهدای ۷ تیر آغاز و به برکت آن ریشه گرفت.

هفتم تیر باعث طرد و دفن نیروهای ضد خط امام شد



- حادثه ۷ تیر میزان وحشی‌گری جریان مخالف را نشان داد.
- بارها بنی‌صدر در اوائل جنگ اصرار داشت که ما جنگ را با صلح و سازش با عراق تمام کنیم.
- حادثه ۷ تیر توانست همه نیروهای ملت ایران را در یک خط قرار بدهد.
- شهید مظلوم آیتا... بهشتی از لحاظ علمی و قدرت تفکر و اخلاقیات یک شخصیت ممتاز بود.

رئیس‌جمهوری در مصاحبه‌ای اختصاصی با خبرنگار ما اظهار داشت: حادثه ۷ تیر مسانند حادثه عاشورا با همه تلخی و ناگواری پیامدهای خوبی داشت یکی از آنها این بود که باعث شد که همه نیروهای مردمی در خدمت انقلاب قرار گیرند و دیگر اینکه این حادثه منجر به منزوی شدن و از صحنه کناره رفتن جریان مخالفت شد.

در رابطه با فرا رسیدن اولین سالگرد حادثه عظیم انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی که منجر به شهادت آیت الله دکتر بهشتی و ۷۲ تن از یاران باوفای امام است گردید، خبرنگار ما موفق شد که با حجت الاسلام والمسلمین سید علی خامنه‌ای، رئیس‌جمهور و دبیر کل حزب جمهوری اسلامی مصاحبه‌ای انجام دهد.

آقای خامنه‌ای در این مصاحبه به سئوالاتی پیرامون مشکلات انقلاب در ایام قبل از ۷ تیر، پیامد حادثه انفجار حزب، موقعیت گروهکها در صورت عدم این حادثه، میزان جبران فقدان شهادت ۷۲ تن از یاران امام است، شباهتهای کربلای امام حسین (ع) با حادثه ۷ تیر، اخلاقیات شهید مظلوم آیت الله دکتر بهشتی و نقش ایشان در انقلاب و تداوم آن، نحوه اطلاع یافتن از حادثه انفجار حزب، اقدامات انجام شده در جهت اشاعه افکار شهید مظلوم بهشتی و ... پاسخ داد.

مشکلات انقلاب در ایام قبل از ۷ تیر

در شرایط آنروز انقلاب با چه مشکلاتی روبرو بود و چه چیزهایی برای پویایی انقلاب اسلامی ایران ضرورت درجه اول داشت، همچنین آمریکا، و طیف نیروها و گروهکهای ضد انقلاب و وابسته توانشان را بر سر چه اموری متمرکز کرده بودند؟ در این میان حادثه انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی را در ۷ تیر ماه ۶۰ چگونه ارزیابی میکنید؟

بسم الله الرحمن الرحیم
بنظر بنده مشکل بزرگ انقلاب در آنروزها دو چیز بود. یعنی در ماههایی که منتهی به ۷ تیر شد، یکی از اینها معلول دیگری بود. اول تسلط عناصر نفوذی بر سر نوشت انقلاب بهترین تعبیر از قبیل افرادی مثل بنی‌صدر و دوستان نزدیکش از عناصر نفوذی بودند. اینها واقعا مال انقلاب نبودند، جزء خانواده خودشان را به انقلاب چسبانده بودند و در دستگاه اداره انقلاب نفوذ کرده بودند. احتمالی میتوان داد که این نفوذ از پیش بوسیله قدرتهای بزرگ طرح ریزی شده بود. اما اگر ما روی این احتمال هم تکیه نکنیم، حداقل این بود که عناصری از روی فرصت طلبی و البته با ذهنیتی بکلی جدا از ذهنیت انقلاب اسلامی وارد شده بودند و انقلاب را قبضه کرده بودند. این مشکل بزرگ جامعه اسلامی

آنروز بود و این مشکل بیشتر انقلابی است که مسانند می‌شناسیم. یعنی انقلاب را عناصر خالص و مخلص انقلابی به پیروزی می‌رسانند و بعد عناصر فرصت طلب می‌آیند و از آن استفاده میکنند. طبیعی است که این فرصت طلبها در انقلاب نباشند و نباشند. بنی‌صدر و یاران بنی‌صدر در کجای انقلاب بودند؟ چه قدمی برای این انقلاب برداشتند؟ طبیعی است که خیلی روشن است که اینها سهمی در انقلاب نداشتند.

مشکل دوم که از این مشکل سرچشمه می‌گرفت، وجود یک ذهنیت ناپسندان در بخش عظیمی از مردم که بطور طبیعی تحت تاثیر اینها قرار گرفته بودند، وقتی دستگاه اداره کننده کشور و مقامات مسلط براداره کشور عوضی بودند و وقتی دستگاههای ارتباط جمعی در اختیار ویا زیر نفوذ آنها بود و وقتی از قدرت خودشان استفاده میکردند و آزادانه هر دروغی تهمینی و شایعه‌های را که میخواستند بخش میکردند، طبیعی بود که ذهنیت مردم از شکل یک ذهنیت سالم انقلابی خارج میشد و الودگی‌ها و اغتشاشهایی پیدا میکرد. در کنار این دو مشکل این را هم اضافه کنید که کسانی که در دلشان با انقلاب اسلامی قهر بودند و هرگز با انقلابی اسلامی یک لحظه از روی صفا برخورد نکرده بودند، اینها زیر چتر بنی‌صدر گرد می‌آمدند و از وجود بنی‌صدر بعنوان یک محور استفاده میکردند که نمونه بارزها در منافقین می‌بینیم. منافقین و بنی‌صدر در واقع با هم خوب نبودند، اما بنی‌صدر برای آنها حربه خوبی بود که بتوانند با او بر سر انقلاب و جریان خط امام بکوبند و همین کار را هم میکردند. آنوقت ما بین منافقین و ساواکی‌ها را در نظر بگیرید، یعنی بعضی از وابستگان ساواک سابق و بعضی از وابستگان خط آمریکایی در داخل کشور که البته مشخص هم بودند و در جریان نوزه هم خیلی بیشتر مشخص شدند و بسیاری از عناصر بی‌دین و لایبالی و ضد تفکر اسلامی مثل بعضی از گروهکهای چپ آمریکایی و منافقین و همچنین افراد و عناصر عقده‌دار که بهر دلیلی با این جمهوری بند بودند و یا چون مقامی میخواستند پیدا نکرده بودند و یا چون طمع داشتند و به آن نرسیده بودند، همه اینها برگرد محور بنی‌صدر جمع میشدند. مشکل جامعه اسلامی در حقیقت وجود بنی‌صدر و آن ذهنیت و در کنار اینها بوجود آمدن یک جریان متشکل ضد خط امام بود که به معنای واقعی کلمه میشود آنها را شرکت سهامی ضد انقلاب نامید. همانطور که برادرمان آقای هاشمی رفسنجانی آنوقت تعبیر کرده. این مشکل آن دوران جامعه و انقلاب ما بود.

ارزیابی حادثه انفجار حزب

در یک چنین شرایطی مشخص است که هدف و آماج اصلی حملات ضد انقلاب و نیروهای آمریکایی و وابسته به دشمن چه چیزی خواهد بود. هدف اصلی

هفتم تیر باعث طرود و دفن نیروهای ضد خط امام شد



● شهید بهشتی از لحاظ اخلاقی مردی بسیار
صبور، پرتقریبیت، خویشن‌دار، پرکار، منظم و
دقیق بود.

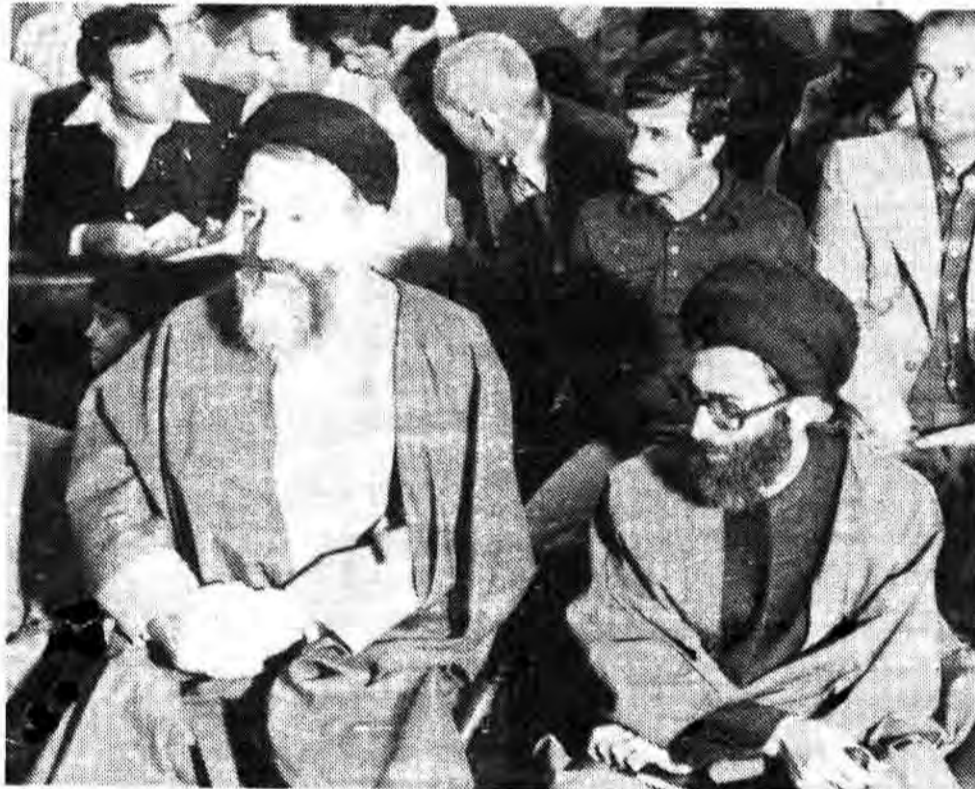
سلطه‌های سیاسی و با نظامی داشتند. بنی‌صدری که به رجوی کارت حمل سلاح میداد برای اینکه حاشا حفظ بشود، طبیعی است که خیلی راحت میشد تصور کرد که او مایل است در این جامعه عناصری که ضد خط امام هستند، ولو با سلاح، ولو با مواضع تند سیاسی و هر گونه افساد در جامعه فعالیت کنند. وقتی که رئیس جمهوری حامی گروهکهای انحرافی باشد، طبیعی است که آنها وضع و حال بهتری داشتند. بنابراین اگر حادثه ۷ تیر و حوادث قبل از آن که منتهی به حادثه ۷ تیر شد و علت آن حادثه محسوب می‌شد، اتفاق نمی‌افتاد، ما امروز در شرایط بسیار بد سیاسی و اجتماعی قرار داشتیم. یقیناً اگر ما در آن شرایط می‌خواستیم که غده بدخیم سرطانی آقای بنی‌صدر و اطرافیان را از جا بکنیم از لحاظ نیروی انسانی و مالی و سیاسی که خرج میشد، نباید بگوییم که یک خسارت عظیمی برای امت حزب‌الله بحساب می‌آید. خدای متعال خودش پیش آورد بطوری که این حادثه انجام گرفت که به سهولت سیاسی همراه بود، گرچه عزیزانی را ما از دست دادیم، اما با سهولت سیاسی این کار انجام گرفت.

● میزان چیران فقدان
شهادت ۷۲ تن از یاران
امام امت
در طول یکسال که از
حادثه ۷ تیر میگذرد تا چه
اندازه‌ای چیران فقدان
نیروهای مؤمن و معتقد که در
این فاجعه به شهادت رسیدند
شده است و این حادثه چه
تاثیری بر اتحاد نیروهای خط
امام و تشکیلات و رهبری
حزب جمهوری اسلامی داشته
است؟

چیران شخصیهائی مثل
شهید بهشتی و همچنین بقیه
شخصیهائی که دو صورت قابل
تصور است. ادامه دارد

در حقیقت ما ما هم آنچه که در
ذهنمان نسبت به بنی‌صدر و خط
لیبرالها بود بیان نمی‌کردیم و
دشوار بود که بتوانیم چیزی را
بگوئیم، همچنانکه در طول مدت
یک سال و نیم کتمان کرده و
نگفته بودیم. بنابراین نخادته
۷ تیر به تنهایی حادثه افشاگر و
تعمین کننده نبود. مجموع
حوادثی که ۷ تیر نقطه اوج آن
بود این حرکت بزرگ را در
حقیقت انجام دادند. اگر این
مجموعه کار نبود، ما امروز در
جای بسیاری قرار داشتیم.
درست است که تا امام هست هیچ
کس جرئت نمی‌کرد از لحاظ خط

هستند که حاضرند شخصیهائی
عزیزی مثل شهید بهشتی و بقیه
شهادت ۷۲ تن را در یک حادثه
بخاطر مسائل سیاسی انطور شهید
کنند. این چیزی است که
بطور طبیعی هر کسی را تکان
می‌دهد و متوجه بطلان آن
جریانی می‌کند که دست اندر کار
این مسئله بوده است. بنابراین
حادثه در داخل ایران جریان
انقلاب را یکسره و یک پارچه
کرد. اگر مردم در آن زمان
بطلان جریان مخالف را فهمیده
بودند، در حادثه ۷ تیر حقانیت
مطلق جریان مخالف منافقین و
لیبرالها را که خط امام باشد



سیاست خارجی و داخلی یک
موضع صریح ضدانقلابی
اتخاذ کند، لاکن بطور تدریجی
بنی‌صدر و لیبرالها این جامعه را
بطرف مواضع دقیقاً ضدانقلابی
می‌کشادند. چه در رابطه با
مسائل سیاست خارجی و چه در
رابطه با مسائل سیاست داخلی و
چه حتی در رابطه با مسائل جنگ
میدانیم که بارها بنی‌صدر در
اوائل جنگ اصرار داشت که ما
جنگ را با صلح و سازش با عراق
تمام کنیم. من اینجا خوب است
که این مطلب را بگویم بنی‌صدر
که این قدر حرف از جنگ و
تعقیب از جنگ میزد، بارها به ما
می‌گفت که شما اگر جنگ را
حالاتم نکنید و وقتی تمام
خواهید کرد که برای شما
خسارت زیادی خواهد

من فکر می‌کنم که حادثه ۷
تیر را متمم مجموعه حوادثی باید
دانست که به طرد و دفن
نیروهای ضدخط امام منتهی
شد. مقدمتش همانطور که اشاره
شد افشاگری‌های فراوانی بود که
قبلاً انجام گرفت و عمدتاً از ۱۴
اسفند شروع شد و به اواخر
خرداد منتهی شد آخرین
افشاگری، افشاگری مجلس بود
که فوق‌العاده مؤثر و قاطع و
تعمین کننده بود و آن چیزی که
به همه جرئت و امکان میداد که
این افشاگری را به صورت کامل
انجام بدهند، اقدام شخص امام
بود. تا وقتی که امام در یکی دو
دیدار نسبت به بنی‌صدر بصورت
تقریبی مطالبی را بیان نکردند،

احساس کردند. انعکاس این هر
خارج هم خیلی زیاد بود، شاید در
همه دنیا کسانی که
دستاندر کار این مسائل هستند
کمتر جایی را بشود نشان داد که
از حادثه ۷ تیر چیزی علیه نظامی
جمهوری اسلامی استنباط کرده
باشند. لابد آن روزهای اول که
من روزنامه‌ها را نمی‌دیدم و تا
مدتی از خبرها مطلع نبودم،
حتماً بودند کسانی در دنیا که
این حادثه را به معنای زوال و
ناپودی جمهوری اسلامی تفسیر
کرده بودند. لاکن از این که
بگذریم در دنیا انعکاس این
حادثه برای جریان خط امام مفید
بود.

آماج اینها کوبیدن تفکر خط امام
وبانیان و مفسران این تفکر بود.
طبیعی است که در راس همه
شخص امام است و لذا با امام
بیش از همه دشمن بودند منتها
چون امام از یک مقبولیت عامی
در جامعه برخوردار بودند،
نسبت به ایشان صریحاً هیچ
نمی‌توانستند بگویند و اگر
می‌گفتند خودشان از سوی مردم
محکوم می‌شدند، لذا به دیگران
هر چه می‌خواستند میگفتند و در
میان دیگران شهادت ۷ تیر
و افرادی از قبیل آنها پیش از همه
آماج این حملات قرار داشتند.
برای پویائی انقلاب اسلامی
در آن شرایط چیزی که ضرورت
داشت این بود که یک حرکت
قاطعی انجام بگیرد و این دو
جریان را از هم جدا کند، یعنی
جریان خط امام را مشخصاً از
جریان ضدانقلاب و عناصر
فرصت طلب تفکیک کند و آن
جریان دوم را افشاء کند. این کار
در طول یکی دو ماه نزدیک ۷ تیر
بوسیله عناصر مومن خط امام
و در نهایت بوسیله ضربه قاطع
شخص امام انجام شد. در
این روند مرحوم شهید بهشتی
تأثیر بسزائی داشت و بعضی از
شهادت ۷ تیر همچنین دارای
تأثیر بودند. دشمن میخواست که
اینهارا از سر راه بردارد و یا
انتقامش را از اینها بگیرد و یا از
ادامه کار اینها جلوگیری کند و
فاجعه ۷ تیر به همین مناسبت
پیش آمد.

● پیامد حادثه ۷ تیر
● پیامد حادثه انفجار دفتر
مرکزی حزب را در روند
حرکت انقلاب اسلامی چگونه
می‌بینید و فکر میکنید که تا
چه میزان در معرفی حقانیت
انقلاب در داخل و خارج از
کشور مؤثر بوده است؟

پیامدهای خوبی بود. درست مثل
حادثه عاشورا که با همه تلخی
وناگواری پیامدهای شیرینی
برای حرکت‌های اسلامی و تفکر
اسلامی در طول تاریخ داشت.
این حادثه هم همانطور بود
پیامدهای این حادثه در درجه
اول این بود که یک جا همه
نیروها و عواطف مردمی در
خدمت انقلاب قرار گرفتند که
نمونه‌اش را در تظاهرات عظیم
مردم در همان حادثه میتوان
مشاهده کرد و بعد از آنهم منزوی
شدن و بطور کلی از صحنه کنار
رفتن نیروهای مخالف بود. حادثه
دفتر حزب جمهوری اسلامی در
داخل تأثیرش خیلی زیاد بود.
علتش هم این بود که
مردم که به حزب و این مسئولینی
که در آنجا شهید شدند علاقتند
بودند و بخصوص بسعد از
افشاگری مجلس در مورد
بنی‌صدر و اقدام قاطع امام نسبت
به ایشان، مردم از آن جریان
روگردانده بودند و تقریباً
بطوریکه جریان لیبرالها را
بطلان می‌دانستند، وقتی که این
حادثه پیش آمد، میزان
وحشی‌گری جریان مخالف را هم
فهمیدند. البته جریانی
دستاندر کار حادثه ۷ تیر جریان
آمیختن از لیبرالها و منافقین
بود و یکسره مال لیبرالها نبود و
در ضمن این حادثه نشان داد که
چقدر آنها مردم ناجوانمردی



مصاحبه اختصاصی با آیت‌الله موسوی اردبیلی
رئیس دیوانعالی کشور پیرامون فاجعه هفتم تیر؛

پیامدهای فاجعه انفجار حزب جمهوری اسلامی از ر حمتهای پروردگار است

فرصتی دست داد تا پیرامون فاجعه انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی و شهادت شهید مظلوم از یاران عزیز امام با آیت‌الله موسوی اردبیلی گفتگو بنشینیم. مستن گفتگوی خبرنگار ما با آیت‌الله موسوی اردبیلی از نظر خوانندگان میگذرد.

در شرایط آن روز، انقلاب با چه مشکلاتی روبرو بود؟ و چه چیزهایی برای پویایی انقلاب اسلامی ایران ضرورت درجه اول داشت و همچنین آمریکا و طیف نیسروها و گروهکهای ضدانقلاب و ووابسته، انش را بر سر امور متمرکز کرده بودند در این میان حادثه انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی را در ۷ تیرماه ۶۰ چگونه ارزیابی میکنید؟

آیت‌الله موسوی اردبیلی:

● مساله انفجار حزب از نظر محاسبه آنها از بین رفتن همه چیز بود.
● این فاجعه آثار مثبت زیادی داشت، امت شهیدپرور ایران احساس کردند که انقلابشان در خطر است... و همین فکر سبب شد که آنهايي که میدان نمی آمدند، آمدند. آنهايي که یواش حرف میزدند، داد زدند.

بسم الله الرحمن الرحيم
درباره موضوع سؤال شما مطالب زیادی هست اما من فکر میکنم این مطالب زیاد و اکثر آن گفته شده چون بررسی شده این موضوع، روزهای اول تا امروز بدلیل اهمیتی که این موضوع داشت و پیامدهایی که داشت همیشه تا امروز مساله‌های بود و در فرصت مناسبی راجع به آن سخن گفته شده است. بنابراین حرف جدید در این باره زدن مشکل است، حالا مثلاً وقتی فکر میشود که از زبان یک فرد خاصی نیز مساله گفته بشود از این لحاظ من مطالبی را خواهم گفت، گذشته از آن اگر هم مطالبی گفته میشود که تکراری است اشکالی ندارد ولی گفتن آن ضروری ندارد.

● دو جریانی که حاکم بر جامعه بودند

جریان انفجار حزب در آن روزها، دو جریان - یعنی از اول دو جریان بود که آن روزها نقطه تبلور این دو جریان بود. دو جریان در جامعه داشتیم یک جریان پیاده کردن اسلام فقهاتی رساله‌ای، تقلیدی، ولایت فقیه و نظایر اینها، یعنی این اسلامی که این توده عظیم امت مسلمان او را بمعنوان اسلام از دوره پیغمبر می‌شناسند هنوز هم هست، دست بدست رسیده و در کتابهای اولیه ما در منابع اولیه، و در کتب سنت ما از آن مطالب گفته شده است.

جریان دیگری ما داشتیم و آن اینکه با یک اسلام تجدید نظر شده البته این نظر همه نبود. این نظر آنهایی بود که ما درباره آنها خیلی خوشبین هستیم، با یک اسلام، تجدید نظر شده اسمش تجدید نظر است اما احیاناً یک گوشه‌اش قیچی بشود یک گوشه‌اش وصله شود، یک چیز اضافه بشود یک چیز کم بشود خلاصه با روند بشر نه بشریت بطور مطلق، همین چیزهایی که در اروپا و آمریکا و کشورهای صنعتی هست امثال اینها که می‌گفتند اگر ما صد درصد موافق اینها نیستیم صد درصد هم مخالف آنها نیستیم یک چیز بین و بین باشد، خوب ما میدانیم یک چنین حرکت فکری و عملی از

سابق هم در جوامع اسلامی بود و بعضی‌ها این را عقیده داشتند در همه اقسام هم معتقد بودند در نظام اقتصادی مثلاً آنچه که دلش می‌خواهد یک نظام سوسیالیستی است آن را صحیح می‌داند منتهی می‌گوید اسلام هم این را می‌گوید در نظامی و اجتماعی و فرهنگی و در تمام ابعادش، یک چنین چیزی هم در جامعه ما بود، اینها یک مقدار از نظر فکری یک تقدیاتی را ندارند مثلاً قرار است برای لحاظ اخلاقی مناسب نیستند و یادم هست یکی از مسئولین یک ضیافتی داده بودند که در آنجا بصورت آنچنانی ما وقتی اعتراض کردیم که اعتراض کنند من بودم در آن جمع که چه وضعی است چه اوضاعی است، تجدید خاطره دوره طاغوت است آخر این چیست؟ که در اینجا با تعجب بعضی‌ها روبرو شدیم که شما مثلاً یعنی می‌گویند که اینهم نباشد چه اشکالی دارد و اینها چیزهای زنده‌ای هستند که نمی‌خواهم تمام چیزها را مجدداً زنده کنم یک چنین چیزی ما در جامعه داشتیم این یکی از آن طرف هم افرادی را داشتیم که اصلاً به اسلام عقیده نداشتند آنها که اول دلشان می‌خواست یک قدرتی داشته باشند و مملکت در دست آنها باشد اما وقتی که می‌دیدند که اینها آن موقعیت آنچنانی را ندارند و قرار است با یکی از این دو خط کنار بیایند طبعاً با این خط دوم بهتر می‌توانستند کنار بیایند، خط دوم هم روی مشی و فکر خودش شاید خیلی الزامی نمی‌دید به اینکه آنها را کنار بزنند به همان دلیل طرز تفکری که داشتند بنابراین این گروهها و احزاب و دستجات و اشخاصی که اینها اصلاً تقید به اسلام ندارند اگر قرار بود به یکی از این دو جریان بپیوندند قدر مسلم پیوستن به آن دومی برایشان سهل‌تر بود و هم اینها می‌توانستند بپذیرند، اما آن جریان اولی که می‌آید و در کوچکترین گناه صغیراش هم حاضر نیست صرف نظر کند و چشم‌پوشی کند، سیاستهای خارجی، ابرقدرتها و نوکران ابرقدرتها در منطقه و امثال اینها، اینها هم وقتی می‌آمدند و می‌خواستند بیایند با یک کسی صحبت و بنشینند و تفاهم کنند پیدا است با آن خط دومها بهتر میتوانند به تفاهم برسند بنابراین خط دومها مخلوطی بکه معجونی میشود از یک افرادی که مقید به اسلام هستند اما یک مقدار گذشته‌هایی دارند، چشم‌پوشیها دارند، تجدید نظرهایی دارند و کنار آمدن با گروهها و احزاب، سخت‌گیری نکردن، راه به آنها دادن، بنام اینکه کشور مثلاً آزادی است بنابراین شما چه حق دارید به فلان کس بگویند که راهپیمائی نکنید، به فلان کس بگویند شما کاری نکنید و امثال اینها یک چنین چیزی را ما داشتیم.





● بعد از انفجار حزب جمهوری اسلامی مردم چشمشان باز شد، پرده‌ها کنار رفت، بیششان عوض شد.

● من و شهید آیت‌الله بهشتی روابط بسیار نزدیکی داشتیم، ما هر روز همدیگر را میدیدیم، حال ببینید چه میگذرد بر سر کسی که قریب به چهل سال در همه کارها با هم بودند و اکنون....

*** برخورد خطوط**

نهادهای انقلابی ما در این مملکت داشتیم یک مقدار شاید لازم بود بیاید ولی اکثر آنها هم می‌دانید که خود بخود بوجود آمد. این نهادها انقلابی از نظر خط فکری و عمل در قسمت جریان اول بود، تند هم عمل میکرد این خطها بهمدیگر برخورد میکرد و این برخوردها یک جرقه‌هایی میزد و تضادهایی هم معلوم میشد در سخنرانیها، در بحثها، اما آنکه خیلی روشن میشد آن نهادهای انقلابی دیگر کمتر ملاحظه میکردند، در مقام عمل افراد حزب‌اللهی کمتر ملاحظه میکردند. سپاه کمتر ملاحظه میکرد، آن خط دوم در مقابل این گامی آنهم روبرو می‌ایستاد و حرف میزد، تضعیف میکرد، اتهام حجت میکرد که اینها بدرود نمی‌خورند، اینها مملکت را بر باد می‌دهند و امثال اینها، اینها خلاف قانون عمل میکنند یا چیزهای دیگری که یک مقدار زیادش یادمان هست یا اینجور برخورد میکرد یا گاهی هم برخوردهای مودبانه خطرناکی میکرد عوامل نفوذی درست میکردند، از آن طرف میگفتند دادگاهها باید جمع شود از آن طرف هم افرادی پیدا میکردند در دادگاهها که بنفع خودشان مشغول کار بودند، از آن طرف میگفتند فرض کنید مثلاً باید جهاد جمع بشود از آن طرف در جهاد نفوذ میکردند و برخلاف موازین حاکمیت می‌انداختند و سروصداهایی راه میکردند، اینها یک گرفتاری بود برای انقلاب اسلامی و لازم بود خداوند کمک کند و انقلاب را نجات بدهد ما در چنین وضعی بودیم شواهد زیادی هم وقتی راجع به این مسائل صحبت یا فکر میکنیم خاطره‌های زیادی در ما تجدید میشود. یادمان هست یک وقتی راجع به رفتن بعضی از ما مأمورین در ایران مثلاً یک طرف فکر میکرد اصلاً این نباید برود، طرف دیگر فکر میکرد حتماً باید برود، آن اوایل سقوط رژیم یک دسته تلفن شد به من که یک و اینها میبرد.

اصلاً این بدرود نمی‌خوردم کم بحث رسید، به اینجا این مجلس و فلانی بدرود نمی‌خورند، یک روز میگفتند خبرگان بدرود نمی‌خورند یک روز میگفتند قانون اساسی به درد نمی‌خورد، یک روز میگفتند که این نظام که یک دسته بیایند به اصطلاح قانون درست کنند به درد نمی‌خورند یک روز روی شخصهای معین انگشت میگذاشتند احياناً آنهایی که فکر میکردند مؤثرترند آن روزهایی بود که کم کم مسائلی پیش آمد که باید رفراندوم بشود، نظر خواهی بشود. مردم این را قبول ندارند، البته ما قبیل از او، هر کسی و همه بر این فکر بودیم که این مملکت چه خواهد شد، از جمله خود من هم در این فکر بودم بعد از جریان ۱۴ اسفند خوب امام هم همیشه پناه بوده و تمام مطالب هم به امام گفته میشد یک ماه به این جریان مانده بود دقیقاً نمی‌دانم من یک مطالبی خدمت امام عرض کردم و احساس میکردم که این فکر شاقی شده است برای امام و من نظر خود را گفتم و با صراحت گفتم که این

روابط ما با خارج به هم می‌خورد من رفتم آنجا در وهله اول دیدیم بله یک دسته خارجی هستند که اینها وحشت زده، بسلاتکلیف، کلافه، در آنجا هستند و این طرف و آنطرف می‌روند، جمع زیادی بودند و این هم برای اولین بار بود که ما مثلاً محیط هیلتون را دیدیم تا آمدیم این کار را بکنیم مثلاً خوب به این کمیته بگوئیم به این فرد بگوئیم یک مرتبه من تجدید نظر در فکرم کردم که اینها آمریکائیان نباشند ما که نمی‌شناسیم اینها اسرائیلیها نباشند، اسراری از ایران ببرند، کار خطرناکی است توی اینها اگر چند تا جاسوس از ایران برود این را چه میشود کرد آنها با دست خودمان آن روزها همه جا باز بود، دروازه‌ها باز بود می‌رفتند و می‌آمدند اما یک جایی آمدند و در یک مکان که یک گروهشان گیر افتاده و اینها را ما بیائیم و بگوئیم که کارشان نداریم و من بلافاصله به ایشان تلفن زدم که این کار، کار درستی نیست و خطرناک است و من این کار را نمی‌کنم و هیچکس هم نباید بکند اینها باید حساب پس بدهند که چه کسی است کجا می‌رود، چه می‌برد؟ منظوری این است که دو جور سبک فکر است دو جور برخورد در این مسائل، عرض کنم به خدمت شما که این مساله آمده بود که کم کم در نتیجه این برخوردهای زیاد و تشاجر و تخاصم خطها جدا شده بود. آمد رسید به جایی که دیگر حرفهای آخر کم زده شد مثلاً جمهوری اسلامی نیست. این وضع، مثل دوره شاه و بدتر از دوره شاه است، این خط، ایران را به طرف سقوط و تجزیه و نابودی و اینها میبرد.

رئیس جمهور (بنی صدر) باید این دو پست از او گرفته شود به نظر من و حداقل این است که این عنوان فرماندهی قوا از او گرفته شود این دیگر حداقل است و اگر این گرفته شود نصف میشود و این گروههایی که دور او جمع شده‌اند بعنوان یک مرکز قدرت وقتی که دیدند قدرت را از او گرفتند پراکنده میشوند چندی پیش هم خدمت امام عرض کردم که چنین چیزی نوشتیم و به خدمتتان داده‌ام و گفت همان چیزی که ما همان موقع هم فکر میکردیم البته امام فرمودند آن وقتها هنوز صلاح نبود.

● تصمصیم امام و سرانجام قضیه

کار بجایی رسید که منتظر تصمصیم امام بودیم و امام تصمصیم خود را گرفت و خط و راه ایشان داد اینجا بود که این دو خط یکی لازم بود بماند و دیگری برود. آنها یک چنین روزی را پیش‌بینی کرده بودند، اگر شد از آن راه و بالاخره آنها پیش‌بینی کرده بودند که یک روزی ممکن است اینها بیایند به سراغ و جنگ ما، باید چه کاری کنیم، باید گفت که خیلی استادشان خودشان بوده یا کسی دیگری بوده بهرحمانه و غیر مستفانه امامدبرانه کار انجام داده بودند که اول یک درگیری در سطح شهرها ایجاد می‌کنند، نهادهای انقلابی را از بین می‌برند، دولت را تضعیف می‌کنند و بالاخره همه چیز را درهم می‌ریزند اگر شد از این راه یک درصدی داشت که منتهی آنها اشتباه میکردند آنها خیال میکردند درصد این بالاست، این کار را بکنند مثلاً ۸۰ درصد مملکت را می‌برند منتهی از نظر ما ۵ درصد هم احتمال نبود حالا اگر آمد آنها به عقیده خودشان این ده درصد شد این نگرانی برای اوفکری دیگری کرده بودند و آن اینکه در مراکز افراد خودشان را نفوذ داده بودند که حالا اگر از آن راه نهد از این راه، اینها همه را یک جا می‌کشند از بین می‌برند و می‌گفتند که اینها افراد معدودی هستند از بین بروند کار تمام

کنیم ترسیمش این است که دوره شاه منهای شاه، بعلاوه یک کارهایی که شاه در آن دوره اجازه نمیداد بخاطر خودش اجازه نمی‌داد چپسی، راستی، التقاطی و فلان، یک کشور شبیه مثلاً (نمی‌خواهم اسم بعضی از کشورها را ببرم برای اینکه شاید چیزی باشد) از قبیل کشورهای که الان مشاهده می‌کنیم.

● آثار و پیامدهای مثبت فاجعه حزب

یک چنین چیزی میخواست بشود. مساله این بود، پس روی این حساب و روی این محاسبه که عرض کردم که البته ادله زیادی میشود برای اینها آورد، مساله حزب از نظر محاسبه آنها از بین رفتن همه چیز بود. این راجع به این مطلب، و اما چه شد این یک حسابی بود که شده بود و اما چه شد آنکه شد برخلاف محاسبه همه آنها قبلاً در دو مرحله این خط اول پیروز شده بود یکی آنها سر و صدا راه انداخته بودند و آدم جمع کنند رفراندوم کنند و از این حرفها، سپهسالاری داشته باشند یا سپهبد داشته باشند در آنجا که باخته بودند یک مقدار خط اول آمده بود رو، در جنگ خیابانی هم که ساختند، مساله روتور شد و قویتر شد در اینجا وقتی که یک چنین فاجعه‌ای بوجود آمد، این فاجعه آثار مثبت زیادی را داشت. امت شهیدپرور ایران احساس کردند که انقلابشان در خطر است برای اینکه طرف (دشمن) هر کاری از او برآید انجام می‌دهد. همانگونه که یک پدر و یک مادر در باره بچه‌اش وقتی می‌بیند که سالم است زیاد احساس نگرانی نمی‌کنند و همانقدر هم مراقبت نمی‌کنند اما وقتی که آمد دید که زندگی او به یک سوی بسته است همه چیزش را کنار می‌گذارد و می‌آید مراقبت او که می‌گذرد وقتی نشود که خدای ناکرده این خطری پیش بیاید یک چنین حالتی در این امت بود چون دید اگر یک وقتی کمتر مراقبت شود همه چیزش در خطر است و همین فکر سبب شد که آنهایی که نمی‌آمدند به میدان آمدند، آنهایی که یواش حرف می‌زدند دادزدند، آنهایی که به آن حد از فداکاری نرسیده بودند فداکاری

همسر شهید مظلوم آیت‌الله بهشتی:

شهید بهشتی روز هفتم تیر بمن گفتند که دیگر آخر عمر من است

همسر شهید مظلوم آیت‌الله دکتر بهشتی که در مصاحبه اختصاصی با خبرنگار ما شرکت کرده بود اظهار داشت: در طول ۲۹ سال زندگی که با شهید مظلوم آیت‌الله بهشتی داشتم، ایشان هیچوقت دروغ نمی‌گفتند و غیبت نمی‌کردند و حتی گوش هم به غیبت نمی‌دادند. ایشان سفارش کرده بودند که مبادا در مرگ من اجر خودتان را با یک کلمه حرف و بی‌اینگه به خودتان بزنید از بین ببرید. در رابطه با فرا رسیدن هفتم تیر، سالروز حادثه عظیم انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی که منجر به شهادت آیت‌الله دکتر بهشتی و ۷۲ تن از یاران صدیق امام امت گردید، خبرنگار ما موفق شد که با همسر شهید مظلوم مصاحبه‌ای انجام دهد. ایشان در این مصاحبه به سؤالاتی پیرامون خصوصیات اخلاقی شهید بهشتی، چگونگی اطلاع یافتن از حادثه ۷ تیر، خاطراتی از شهید مظلوم بهشتی و... پاسخ داد.

همسر شهید مظلوم آیت‌الله بهشتی در مصاحبه اختصاصی با جمهوری اسلامی:

- * رژیم شاه معدوم پس از قیام ۱۵ خرداد ما را از قم به تهران تبعید کرد.
- * شهید مظلوم با خانواده با تواضع و فروتنی و مهر و محبت برخورد می‌کردند.
- * ما در سرتاسر زندگی کوچکترین ناراحتی از ایشان نداشتیم.
- * در مدت ۱۲ سالی که در قم بودیم، در یک یا دو اطاق اجاره‌ای بشکل یک زندگی خیلی محقر زندگی میکردیم.
- * ما هیچ با هم در زندگی اختلافی نداشتیم و من خاطره بدی در زندگی از آقای دکتر ندارم.
- * شهید مظلوم در کارهای خانه بمن کمک میکردند و گاهی وقتها مسئولیت ظرف شستن به عهده ایشان بود.

- * ما ۱۶-۱۷ سال بود که واقعا خودمان را برای شهادت در راه خدا آماده کرده بودیم.
- * ما همیشه آماده شهادت ایشان (شهید بهشتی) بودیم.
- * ایشان (شهید مظلوم بهشتی) یک ماه آخری وقتی از منزل میخواستند بیرون بروند غسل میکردند و وضو میگرفتند.
- * روز هفتم تیر که شهید بهشتی میخواستند از خانه بیرون بروند، گفتند قبای نو را بدهید تا بپوشم و بعد بمن گفتند خانم شما از دست من راضی باش، من ناراحت شدم و گفتم من نمی‌خواهم هیچ وقت چنین حرفی را از شما بشنوم، ایشان گفتند که دیگر آخر عمر من است و شما بایستی بفهمید که دیگر آخر عمر من دارد شروع میشود.

خود ساخته بشوند و ولخرج وی بند و باز، بسار نیایند و واقعا همانطوری شد که ایشان می‌خواستند. بچه‌ها از نظر روحیه و اخلاق واقعا خوب هستند. درست است که بیشتر اداره بچه‌ها بعهده من بود، بخاطر اینکه ایشان مرتب کارشان زیاد بود و گاهی شبها قبل و بعد از انقلاب تا ساعت ۱/۵ بعد از نصفه شب به منزل نمی‌آمدند و جلسات تفسیر و بحث سیاسی و امثال اینها داشتند و لذا تربیت و کارهای بچه‌ها بعهده من بود ولی با وجود این، ایشان هم خیلی کمک فکری و معنوی در حق بچه‌ها کردند.

● نحوه اطلاع یافتن از حادثه ۷ تیر

● از شهادت شهید مظلوم آیت‌الله دکتر بهشتی چگونه مطلع شدید؟

ما حدود ۱۶-۱۷ سال بود که واقعا خودمان را برای شهادت در راه خدا آماده کرده بودیم. اول انقلاب بود که ایشان وصیت‌نامه‌ای نوشتند و به من دادند و گفتند چون شما فعلا سرپرست بچه‌های من هستید و من برادری ندارم و از شما میخواهم که شما این سرپرستی را بکنید و خودتان را از همین حالا آماده کنید که خود کفا باشید و هم زن باشید و هم مرد باشید. ما هم خودمان را مهیا کرده بودیم و از توطئه‌ها و تهمت‌ها و ناسزاگویی‌ها و تلفن‌هایی که در طول هفته به ما میزدند و به دروغ میگفتند آقای بهشتی شهید شدند- تسرور شدند، ما همیشه آماده شهادت ایشان بودیم تا آن شبی که این حادثه اتفاق افتاد. ما دو شب پیش از ۷ تیر قرار بود به منزلی که اینجا گرفته بودند بیایم. ایشان یک ماه آخری وقتی از منزل میخواستند بیرون بروند غسل میکردند و وضو میگرفتند. روز هفتم تیر که آمدند لباس بپوشید به من گفتند که قبای نو (که خودم برده بودم داده بودند) را بدهید بپوشم و خودشان را مرتب کردند و بعد گفتند شما بیایید توی اطاق، من نمی‌خواهم جلوی بچه‌ها حرف بزنم. ایشان به من گفتند که من دیگر بعد از اینکه شما ۱۶-۱۷ سال خانه به دوش بودید، ناراحتی از اینکه شما میخواهید اثاث‌کشی کنید، من گفتم هیچ مهم نیست و فکر میکنم که تازه اول زندگی من است، بعد دیدم که ایشان خیلی ناراحت هستند و گفتند که من به خاطر اینکه شما دست تنها باز دوباره میخواهید این کارها را بکنید ناراحت هستم. گفتم هیچ مسئله‌ای نیست، بعد ایشان گفتند که خانم شما از دست من راضی باش.

من ناراحت شدم و گفتم که من نمی‌خواهم هیچوقت چنین حرفی را از شما بشنوم. من ناراضی‌تی از دست شما ندارم. ایشان گفتند ۲۹ سال است که زندگی مرا با

ایشان آن موقع که با من ازدواج کرد چیزی نداشت من دختر یک عالم بودم و ایشان هم پسر یک عالم بود و ایشان آن موقع منزل هم نداشتند و در صفهان مال ازدواج کردیم بعد من را به قم آوردند و دوازده سال که ما قم بودیم، یک اطاق اجاره می‌کردیم و توی آن با یک زندگی خیلی محقر بسر می‌بردیم تا آن موقعی که به تهران آمدم. هیچ وقت برای هیچی از زندگی‌مان ناراحتی نداشتیم، چون ایشان هرچی می‌گفت ما می‌گفتم خیلی خوب و من هم هرچی می‌گفتم، ایشان هم در زندگی اختلافی نداشتیم و من خاطره بدی در زندگی از آقای دکتر ندارم. فضایل اخلاقی ایشان بطور کلی خیلی خوب بود.

دارای تواضع و فروتنی و مهر و محبت نسبت به من که همسر ایشان بودم و رابطه ایشان با من مانند پدر و فرزند بود و برخورد ایشان نسبت به بچه‌ها هم پدر و دوست و رفیق مهربان بودند و روابط ما طوری بود که هیچ وقت در سرتاسر زندگی ما کوچکترین ناراحتی از ایشان نداشتیم و هیچ نگران نبودیم که ایشان خدای ناکرده بد اخلاق باشد، هیچ از این مسائل در زندگی ما نبود و ما هم زندگی‌مان را از اول که با هم مشترکاً آغاز کردیم، هدف ما این بود که با صلح و صفا زندگی کنیم و من میدانستم که ایشان یک مرد سیاسی است و هیچ وقت حرفی و اختلافی با هم در زندگی نداشتیم. از لحاظ مادی هم

چون ایشان مدیریت دبیرستان دین و دانش را داشتند و زندگی ما هم از همانجا تامین میشد، این بود که وقتی به تهران آمدم حقوق ما را هم قطع کردند و ما حدود یکسال و نیم اینجا بودیم. بعد از آنکه ۴ نفر از مراجع تقلید ایشان را برای هامبورگ تعیین کردند، ما اینجا شش ماه ماندیم و ایشان زودتر رفتند تا منزلی برای ما تهیه کنند و بعد ما رفتیم آنجا و بعدش هم که مدتی آنجا بودیم و برگشتیم.

ازدواج کردم و ایشان بخاطر خصوصیات که مجموعاً در من دیده بودند، این بود که میخواستند با من ازدواج کنند. یکی از آن خصوصیات این بود که من دختر یک ملام بودم. من فرزند سید محمدباقر مدرس بودم که ایشان از علمای باتقوا و با فضیلت اصفهان بودند. با هم ازدواج کردیم و در قم با هم زندگی می‌کردیم تا سالی که امام هجرت کردند، یعنی به ترکیه و از آنجا به نجف تبعید شدند. بعد از یکسال که ما آنجا (قم) بودیم و خیلی هم برایمان سخت و ناگوار بود، برای اینکه ساواک نمی‌گذاشت یک زندگی خوبی داشته باشیم و مرتب ما را ناراحت می‌کرد و بعد ما را تبعید کردند به تهران.

● سابقه آشنائی با شهید مظلوم

● سابقه آشنائی شما با شهید مظلوم آیت‌الله دکتر بهشتی به کجا بر می‌گردد؟

بسم... الرحمن الرحیم

سابقه آشنائی من با آقای دکتر بهشتی این بود که من نوه عم و نوه خاله ایشان بودم و چون سا قامل بودیم آشنائی خاصی نمی‌خواست داشته باشیم. بعد از آنکه ایشان تا ۱۸ سالگی در اصفهان بودند و تشریف آوردند قم، ما آنجا با هم



یکی این که صله ارحام می‌کرد و ایشان در دوران انقلاب وقتی در منزل بودند در کارهای خانه کمک می‌کردند و حتی من به ایشان می‌گفتم شما نمی‌خواهید در این کارها کمک کنید، شما بهتر است که به کارهای خودتان برسید، ایشان می‌گفتند نخیر. در کارهای خانه کمک می‌کردند و در خرید کمک می‌کردند و حتی به باغچه‌ها رسیدگی می‌کردند و حتی اگر بعضی وقتها من نمی‌رسیدم مسئولیت ظرف شستن را به عهده می‌گرفت و دیگر اینکه ایشان با هر چهارتای بچه‌ها مهربان‌تر و رفیق‌تر بودند که برای ایشان پیش می‌آمد در آخر شب که پدرشان به خانه می‌آمد اینها بالا در میان می‌گذاشتند و یکی دیگر اینکه اخلاق ایشان طوری بود که مطابق سن بچه‌ها، ماهیانه مبلغی به آنها می‌دادند و اگر بچه‌ها می‌خواستند یک چیز یک‌کم گرانی برای امر تحصیلات خود فراهم کنند، آقا می‌گفتند من دو برابر حقوق ماهیانه بعنوان قرض به شما می‌دهم که بتوانید چیزی که میخواهید بخرید، این کارها برای این بود که بچه‌ها



سختی و تنگدستی شهادت‌یادان کردید و مثل یک برادر و دوست پشت‌سر من همه جا در رخسارچ و ایران، همه جا شهادت‌یادان و مرا حلال کنید. من که دیدم خیلی ایشان ناراحت هستند، گفتم آقا ما که چیزی نداریم می‌خواهید این منزلی که ما داریم با یک منزل نوی شهر معاوضه کنیم که شما ناراحت نباشید از اینکه ما منزل مردم می‌رویم، ایشان گفتند نه، دیگر حوصله‌اش را ندارم، آخر عمری دیگر به این کارها نمی‌کشد. یکدفعه من گفتم چرا آقا آخر عمر است؟ گفتند دیگر آخر عمر است، شما خودتان بایستی بفهمید که دیگر آخر عمر من دارد شروع می‌شود و ایشان موقعی که از منزل بیرون رفتند، حتی بعد از ظهر هم به همان منزل تلفن زدند و به پسرم گفتند که می‌خواهم با مادرت حرف بزنم. گفته بود نیست و دکتر گفته بود که فکر میکنم که دیگر من نرسم با مادرت حرف بزنم و همین هم بود بعد عصر که شد ما رفتیم آن منزل که جانماز و قرآن و ساعتی که ایشان معمولاً بالای سرش بود بیاوریم، موقعی که ما نزدیک کمیته مرکزی رسیدیم، من صدای انفجار بمب را شنیدم. بلافاصله به پسرم گفتم بیا برگردیم، ما آمدیم اینجا و این همه مشکل برایشان درست شده که اینجا دیگر بمب‌گذاری نمی‌شود و این خبرها نیست، بیا برگردیم تا پدرت بعد بیاید بالا، پسرم گفت، موقعی که ما آمدیم بیائیم به این منزل از برادران پاسدار پرسیدیم که چه خبر است و بمب کجا بوده، گفتند شما بروید و وقتی ما آمدیم منزل، پاسدارها به من گفتند که توی دفتر حزب

چنین اتفاقی افتاده، ولی آنها هیچ کدام طوریشان نشده و من بلافاصله گفتم نخیر، شبهای یکشنبه نمایندگان مجلس آنجا بودند، آیا چه برسر این نمایندگان آمده؟ اصلاً خدا میدانند که ثلث آنقدر که به فکر نمایندگان بودم، به یاد آقا نبودم. از بس که ناراحت بودم بلند شدم و رفتم که بینم بیرون چه خبر است. با دو پسرم به نزدیکی حزب رفتم وقتی آنجا رسیدیم گفتند نیاید چون اینجا را بمب گذاری کردند و دارند خنثی میکنند. باز ما برگشتیم به خانه و مرتب به ما اطلاع می‌دادند که آقای بهشتی حالش خوب است، ولی با وجود این حرفهایی که می‌زدند من پیش چشم خودم شهادت ایشان را میدیدم، آنها این دل‌داری را به من میدادند ولی باز میگفتم نخیر، شما این حرفها را نمی‌خواهد به من بزنید، من بچه نیستم که این حرفها را به من بزنید، تا ساعت چهار صبح تمام این بیمارستانها را ما گشتیم که شاید آقا را برده باشند بیمارستان و ما توانیم آقا را ببینیم. بعد از آن ساعت ۴ صبح که آمدم نماز بخوانم. یک پاسدار آمد گفت حاج خانم من دیگر نمیتوانم تحمل کنم، باید به شما زودتر بگویم، چقدر شما دور این کوچها بروید و هم تبریک و هم تسلیت به شما میگویم. موقعی که این را به من گفت، چون ایشان (دکتر) خیلی سفارش کرده بودند که مبادا اجر خودتان را با یک کلمه حرف و یا اینکه به خودتان بزنید و یا اینکه موی خودتان را بکنید یا کاری در مرگ من بکنید و از این نوع سفارشها را کرده بودند. من

خیلی در آن موقع مقاومت کردم و چون یک دختری دارم که الان ۷ سالش است، این آقا را خیلی دوست داشتم و ما کاری میکردیم که ایشان احساس ناراحتی نکنند و از اینجا باز رفتیم به همان منزل و بعد هم مراسمی بود. خوب درست است برای کسی که چنین همسری را بخواهد از دست بدهد خیلی این حادثه ناگوار است ولی چون ایشان قیلا شبهای شبیه با ما جلسات خانوادگی داشت. **● بنی صدر بما پیام داده بود که همه شماها را می‌کشیم!** یعنی جلسات خانوادگی داشتیم که می‌نشستند و ما بحث و صحبت میکردند و روحیه ما را ساخته بودند و ما را برای این کار آماده کرده بودند و همان موقع که این حادثه پیش آمد، فوراً مثل اینکه یک نفر به من گفت که خودت را بر خویش مسلط کن و چنان خدا به من قدرت داد که در مقابل این همه دشمنی که آقای بهشتی داشتند و مرتب اینها به منزل ما می‌آمدند و می‌رفتند، من بدانم که به هر یک از اینها چه بگویم و چه جواب بدهم چه بدانند و افساً شهادت ایشان باعث افتخار ما بوده است که ما چنین شهیدی را تقدیم انقلاب کردیم و مسئولیت پدر و مادری را هر دو یکجا به دوش خود کشیدیم و هم‌اکنون گفتم که ای خدا فقط از تو میخواهم که تو به من صبر بدهی که من بتوانم این رسالت را خوب انجام بدهم. مرتب هم منافقین به خانه ما می‌آمدند و مرتب آنها که به بنی صدر نزدیک بودند، به ما میگفتند که بنی صدر گفته اول

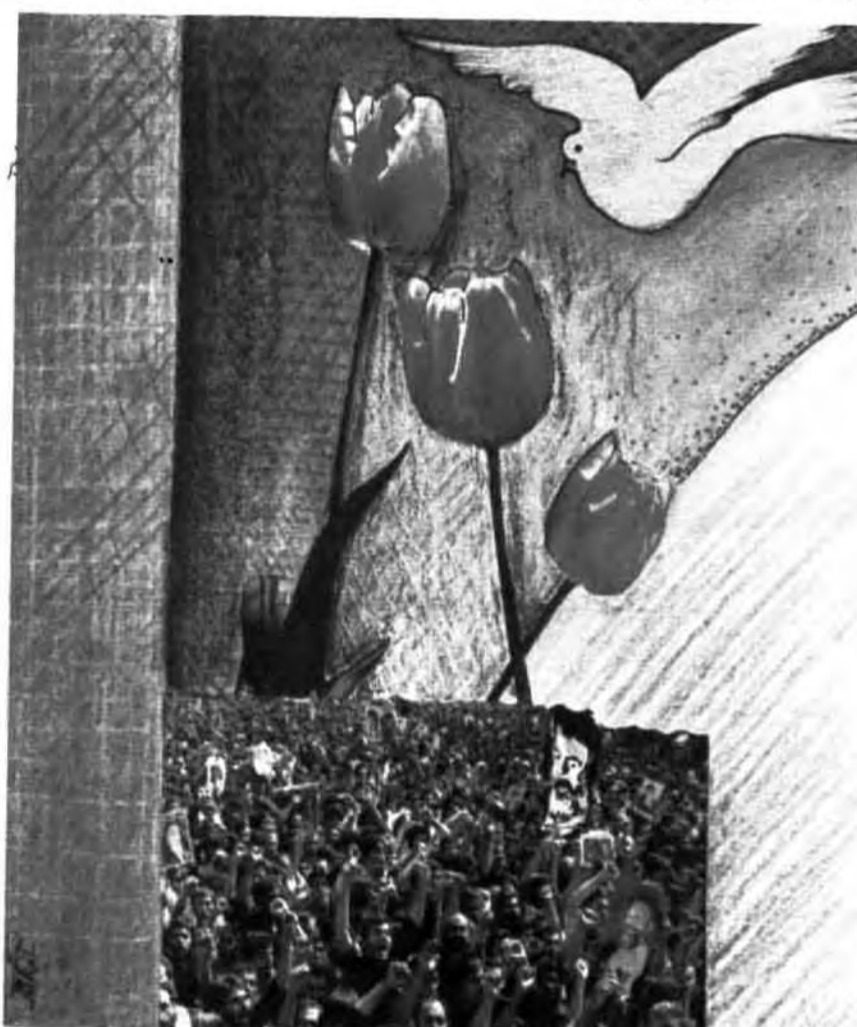
زنش و بعد بچه‌های دکتر را از بین خواهم برد و وقتی این حرف را به من زدند، بلند شدم و گفتم خانم‌ها بیایند جلو تا بهتان بگویم، شما بگوئید که هر چه زودتر بنی صدر ما را از بین ببرد، ما بر ایمان هیچ فرقی نمیکنند. شهادت برای ما افتخار است و ما چندین سال است که جانمان را کف دستمان تقدیم انقلاب کردیم. بعد بنی صدر پیام داده بود که خانم دکتر را میخواهیم دیگر از بین ببریم تا به او زجر بدهیم، گفتم برای ما هیچ زحری نیست، من که چنین شهیدی با آن همه تقوا و پاک‌ی تقدیم انقلاب کردم و هیچ بدی از دست ایشان من در طول ۲۰ سال زندگی ندیدم. باعث افتخار من است که یک چنین شخصیتی را تقدیم انقلاب کنیم و گفتم بروید بگوئید که ما از این شهید دادنها خوشحالیم و شاید این حرفها را به گوشش رسانده باشند. **● بدوش کشیدن بار مسئولیتها** **● فکر میکنید چه باری را به لحاظ مسئولیت‌های فردی و اجتماعی بردوش دارید؟** - ایشان خیلی مسائل برای ما گذاشته بودند، یعنی مرا بعنوان قیم برای بچه‌ها معین کرده بودند. اولاً کتابهایی که داشتند، بعد از اینکه ما کتابها را نگاه میکردیم دیدیم که خیلی چک و سفته‌های مردم هست که همه را ما باید آتزا به صاحبانش بدهیم. این خیلی برای ما صدمه بود تا اینکه توانستیم آتزا به صاحبانش بدهیم. روی آنها هم نوشته بود که به کی جقدر بدهید. آنقدر در **بقیه در صفحه ۱۴**

تاریخ پنهان و پنهان...!



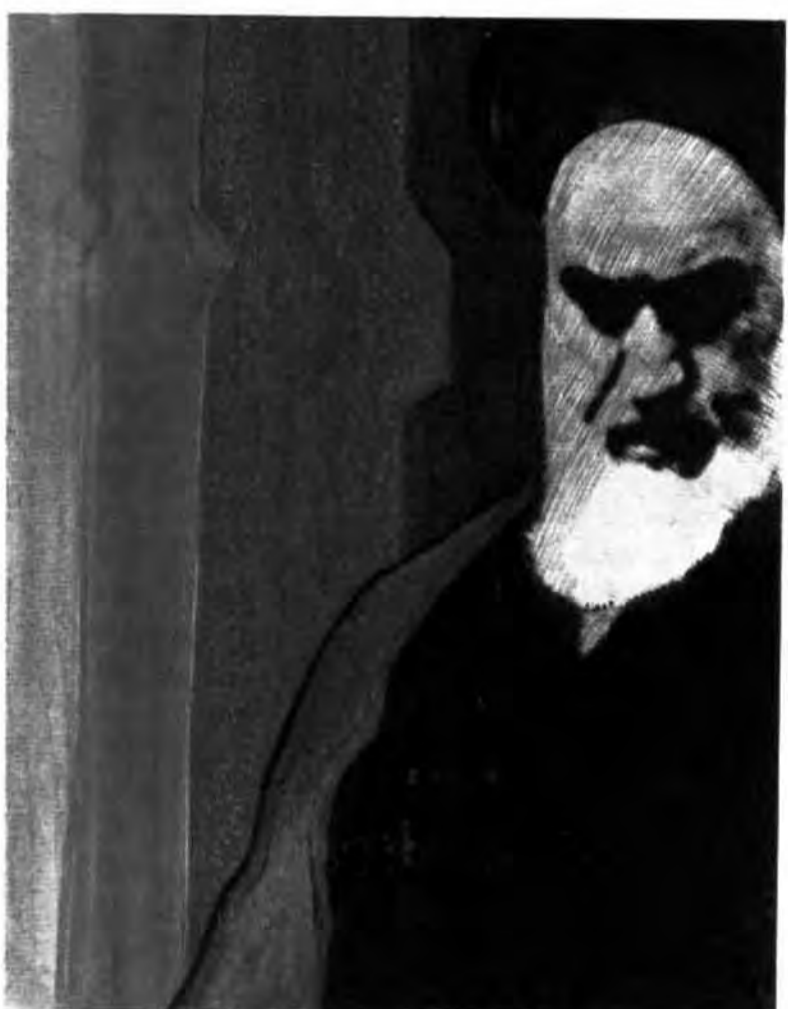
...در یک جلسه، که برای حل مشکلات مردم مستضعف در دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی تشکیل شده است آیت الله بهشتی برای حاضرین در حنسه صحبت میکند.

...ناگهان صدای مهیب انفجاری در اطراف سرچشمه شنیده، یک مرد در حالیکه میدود فریاد میکشد بمب... بمب... یک را منفجر کردند...



یک روز از حادثه گذشته است. آیت الله دکتر بهشتی به همراه هفتاد دو تن از یاران پاک و صدیقش از میان ما رفته اند و اکنون حضور دوباره مردم مسلمان را می بینید که انقلابی دیگر را نوید میدهند...

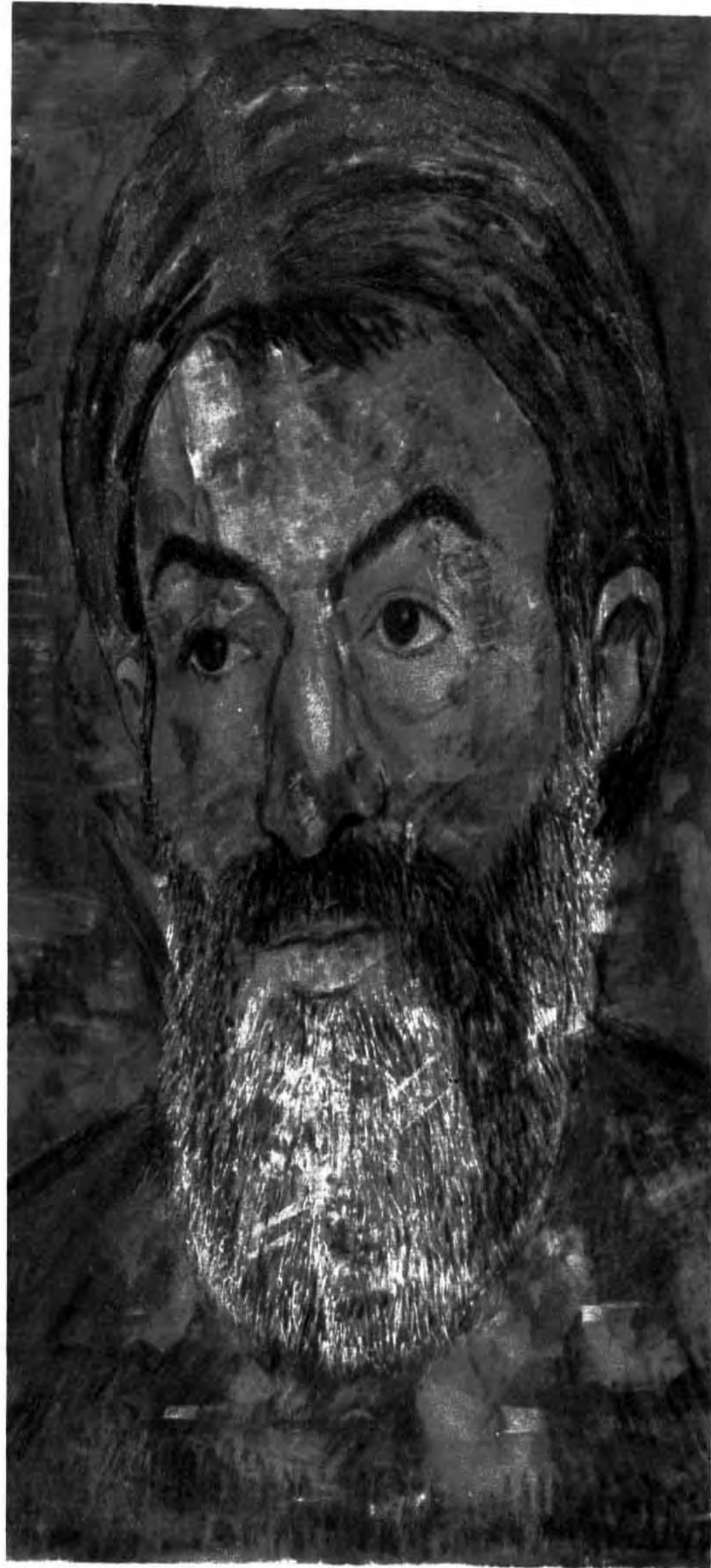
...فریاد سیل جمعیت: دشمن در چه فکریه ایران پر از به قلبها را تسلی میدهد



...و هنگامیکه به «انقلاب خون» شهید مظلوم که بقول امام خار چشم دشمنان اسلام بود را نگاه میکنی...

...ندای امام را بخاطر میآوری که: تمام دعوای ما بر سر اسلام

از:
مصطفی رسولی



بجز تعدادی فریب خورده و بد
بجز عده‌ای منافق و پلید

همه همدست شدند در ایمان
همه یک دست شدند
در ایران

ای که بیهوده باو بدگفتی
ای که بیهوده تو تهمت گفتی
اشک ریز توبه بکن، فریاد کن
بهشتی شهید مظلوم شده
بهشتی کشته محبوب شده
بهشتی عزیز ما، بهشتی شهید
ما

خون پاک این شهیدان عزیز
خانه‌های تیمی رو ویران کرد
قدر ارج این دلیران زمان
توده‌های مردم و بیدار کرد
همگی دیده بودند محمد
منتظری

چه خروشها می کرد
برای حمله به اسرائیل دد
برای رسوائی نفاق
چه تلاشها می کرد.
خیلیها از صحبت دیالمه
نکته‌ها بسیار آموختند
بس دلیل و مدرک و حریف
حساب

توی گفته‌های او اندوختند
خدایا کلانتری، عباسپور
خدایا درود بر آن همه شور
همه‌شان شاهد تاریخ شدند.
همه با عزت و جاوید شدند.

● پاره‌ای از منظومه بلند برادر ابراهیم زاده

همه را همدل کرد اهل یک منزل کرد

گفت به همه.
میدونستم که بهشتی چه
کسی است
فضل او، کمال او، ایمان او
ارج او، توان او، امکان او
ملتی بود به همراه شما
عالمی بود بدنای شما
چرا بیهوده باو بد گفتید
چرا بیهوده به تهمت گفتید
بهشتی شهید مظلوم شده
بهشتی کشته محبوب شده

خون هفتاد و دو انسان شریف
که همه مهر امام بدل بودن
برده‌های شک و تردید رو
درید
انجام مردم و تضمین کرد
سرنوشت دشمنو تعیین کرد
همه را همدل کرد
اهل یک منزل کرد

خون هفتاد و دو انسان شریف
که همه مهر امام بدل بودن
خانه‌های تیمی رو ویران کرد
اتحاد مردم و برپا کرد

در این قطعه
بلند سر فصل‌های تاریخ سیاسی
۷۰ ساله ایران با شیوه‌های روان
و گیرا ذکر شده و مجموعه خیلی
خوبی برای شما میتواند باشد.
اما با توجه به محدودیت صفحات
ویژه نامه‌ها، ما قسمتی را که
مربوط به فاجعه انفجار دفتر
مرکزی حزب جمهوری اسلامی
در هفتم تیرماه ۱۳۶۰ می‌باشد
برای شما چاپ کردیم، امیدواریم
که از آن استفاده فرمائید:

با آرزوی موفقیت برای همه
شما امیدهای انقلاب جهانگیر
اسلام

وقتی هفتاد و دو انسان شریف
که همه مهر امام به دل بودن
همراه یکی که ملت اسمش
بود.
زیر آوار ماندند

*

همه غصیان زده و آشفته
همه ماتم زده و اندوهگین

رهبر، آن روح خدا، امیدمان
تسلیت گفت به همه، تهنیت



..به محل انفجار که میرسی، نمی‌توانی باور کنی اینجا، یعنی دفتر مرکزی
حزب جمهوری اسلامی ایران شده است



..و هنگامیکه به لاله تازه شکفته‌ای که با خون ۷۲ تن از یاران عزیز
امام ابیاری شده است نگاه میکنی



..اما، ما خواهیم ماند و تا آخرین قطره خون خود از اسلام دفاع خواهیم
کرد... الله اکبر... الله اکبر... لاله الا الله

«آن شب» چگونه گذشت

محمد رضا حسینی بهشتی



منظرهای فراموش ناشدنی دارد. آب و برق حزب قطع بود و محوطه تنها با نورافکن‌هایی که آورده بودند روشن شده بود. ماشین‌های زیادی در حزب بود و آمبولانس‌ها در کوچای که به در شمالی دفتر مرکز منتهی می‌شود صف کشیده بودند جمعیت در داخل حزب موج می‌زد که همگی با هیجان و چشمان حیرت‌زده ایستاده بودند و یا ملتهبانه مشغول کارآمدادی بودند. برخلاف انتظار دیدم که انفجار در محل تشکیل جلسه شورای مرکزی در اتاق شهید درخشان نبوده است. بلافاصله بیاد جلسه کانون نمایندگان

بسم الله الرحمن الرحیم
صبح روز هفتم تیر بود که برای آخرین بار در زمان حیاتشان ایشان را دیدم. مانند همیشه زود از خواب برخاسته بود و آماده رفتن برای تماشای نو، چهره ایشان متبسم بود و لباسی نو بر تن داشت سلام کردم که عبادت معهود به گرمی پاسخ سلام را دادند. گفتیم لباس نو بر تن دارید. لبخندی پاسخ من بود که خوب دیگر تهیه کرده‌ام که بیوشم. و سپس آرام و با متانت ماساژ دادند گفت، نمی‌دانستیم که این وداع آخرین ماست. وداع با پدری مهربان، وداع با استادی دلسوز و مهربی مشفق، وداع با تلاشگری خستگی‌ناپذیر..... وداع با یکی از بهترین بندگان خدا.....

آنروز را سخت مشغول بودیم. قرار بود که به منزل جدیدی منتقل بشویم که به محل کار ایشان نزدیکتر باشد. از روز شنبه مشغول آماده کردن محل جدید بودیم. حوالی خیابان ایران در یکی از منازل نسبتاً قدیمی آن محل، از صبح مشغول کار شدیم و تا نزدیکی غروب همچنان کارها ادامه داشت. فکر کردیم که دیگر تا این حد آماده شده است که ایشان شب به منزل جدید بیایند. ساعتها به سرعت می‌گذشت. برای آخرین بار در آن روز سری به منزل قبلی زدم و به طرف خیابان ایران حرکت کردم. نزدیک میدان بهارستان بود که دیدم راه را بسته‌اند ساعت شاید حدود ۹/۲۰ دقیقه بود. پرسیدم چه شده؟ گفتند انفجاری بوده است. فوراً بیاد جلسه شورای مرکزی در روزهای یکشنبه در حزب افتادم با سرعت به طرف منزل جدید رفتم و زنگ در را زدم. مادر، خواهر، و همسر دم درآمده بودند.

نگران از وضعیتی که پیش آمده است. آنها صدای انفجار را که نسبتاً هم شدید بود شنیده بودند که این انفجار در دفتر حزب روی داده است. بسط طرف حزب رفتم. ساعت شاید حدود ۹/۲۵ دقیقه بود. حدود یک ربع ساعت از حادثه انفجاری گذشت. بسختی راهم را از میان جمعیت گشودم و وارد حزب شدم. آنشب

● ... مردم با دیدن ماشینی که معمولاً شهید بهشتی سوار آن می‌شدند بسمت ما هجوم آوردند، از ما می‌پرسیدند بهشتی کجاست؟ و پاسخ ما: انالله و انا الیه راجعون...

● عده‌ای از مردم پیش ما می‌آمدند و طلب حلیت می‌کردند، پاسخ ما این بود که خود آن شهید در یکی از سخنرانیهای آخرش گفته بود که همه کسانی را که به شخص او اهانتی کرده و یا نسبت خلافی داده باشند بخشیده است.

● همه جا یکبارچه تائر بود و حسرت حتی افرادی که شاید در وادی این مسایل نبودند آنروز گریه می‌کردند و اشک می‌ریختند.

و مسئولان افتادم که در سالن تشکیل می‌شد. به محل سالن نگاه کردم. جزئی از آجر و تیر آهن و قطعات بزرگ آسفالت پشت‌بام از آنجا چیزی باقی نمانده بود. جر تکیلی را نمی‌دانم از کجا (شاید از سپاه) آورده بودند و بولدوزر هم بلاوقفه کاری کرد. هر چه به محل سالن نزدیکتر می‌شدم جمعیت بیشتر بود. در میان جمعیت چشمم به برادرم و همچنین محافظان مرحوم بهشتی افتاد که با سروصورت پر از خاک در حالیکه از شدت تلاش عرق می‌ریختند. مشغول رسانیدن کمک به مجروحان بودند من هم مشغول

کارشدم و چه صحنه‌های بی‌پایانگی. صدای برادران عزیز ما از زیر آوارها بگوش می‌رسید. هر چند دقیقه یکبار در یک گوشه از تل خاکستر و خاک بیکر پاک برادری را خارج می‌کردند. در ساعات اول تعداد نسبتاً زیادی تری از این برادران هنوز زنده بودند. بسختی صدای بلند تکبیر می‌گفتند و آنبوه جمعیت برانکارها را به صدای ناله‌ها و گریه‌های مردم فضای دفتر مرکزی را پر کرده بود. همه چهره‌ها آشنا بودند اگرچه بسیاری از افراد را شاید برای اولین بار می‌دیدم. نمی‌دانم چگونه بود که خداوند در میان این هیجانات به من آرامش عجیبی عنایت فرموده بود بطوریکه هم خود آرام وجدی نسبت به کار بودم و هم دیگران را به آرامش دعوت می‌کردم. شاید به این دلیل بود که ما از مدت‌ها پیش از انقلاب برای وقوع چنین حوادثی خود را آماده کرده بودیم. ایشان بارها بما می‌گفتند که در این راه پرمخاطره امکان وقوع هرگونه حادثه‌ای هست و مسلمان باید خود را برای همه اینها آماده کند. از اینجهت بنا بر فرمایش امام این حادثه، منتظره بود. معلوم نبود که آیا مرحوم شهید بهشتی تاکنون جزو افرادی بودند که منتقل به بیمارستان شده بودند یا نه، چرا که علیرغم اینکه محوطه چندان بزرگ نبود ولی بعلت کثرت جمعیت و توجه همگی به اقدام در مورد انجام کارهای امدادی نمی‌شد این مطلب را مشخص کرد و من هم جز فاصله کوتاهی که در گوشه‌ای مشغول نماز مغرب و عشاء شدم همه وقت را مشغول کار بودم. از گوشه‌ای از جمعیت صدایی فریاد می‌زد: دکتر زنده است و صدای تکبیر برادران بگوش می‌رسید ولی هرچه برادران کردند نتوانستند ببینند که این درست است یا نه. آقای غفاری هم شدیداً آنشب مشغول بود. پیش ایشان رفتم و گفتم که اگر می‌شود جمعیت را از روی آجرها بگویند پائین بیایند ولی ایشان هرچه سعی کردند توفیقی در این جهت بدست نیامد چرا که جمعیت از هرگونه کنترلی خارج



نام تو سرور جمیع نواری بنام خدا
 ساعت لا صبح بود در خانه
 ای کاش این روز در دنگ بیدار نمی شد آفتاب پیرنگ به
 نظر چه از آسمان را غبار غم گرفته بود ملت ایران در غم و
 ملت فرورفتا بودند صرای خروشان انبوه مردم بادی
 در دنگ و با چشمی گرین به سوی میدان ایام در حرکت
 بودند ذرا یا چرا چنین یاران با وفای ایام آمت و یاور
 مستضعفان را به دست منافقین ضد دین به شهادت
 رسانیدند گفته مظلوم شهید دگر برهشتی: ملت مهربان
 ایران نباید از صحنه خارج شوند و خود را باید برای نبرد
 طولانی با هر حادثه آماده نمایند پس باید روزی را تیرا به
 خاطر مظلوم شهید آیت الله برهشتی و ۱۲ تن از یارانش را
 روز شهید نام گذاری نمود.

از اجائی که ۷ تیر این عاشورای
 مکر تاریخ متعلق به تمامی امت
 مسلمان است سیل نامهها، اشعار
 و مقالات خواهران و بر در آن به
 طرف روزنامه و حزب سرازیر شد
 از میان این نامهها چند نامه
 بیشتر از بقیه نامهها خود را نشان
 میدادند این نامهها متعلق به
 خواهران و برادران نوسادی بود
 که پس از پیروزی انقلاب اسلامی
 در نهضت سواد آموزی خواندن
 و نوشتن را آموختانند و به شکرانه
 این آموزش مقالاتی در باب ۷
 تیر برایمان ارسال داشتهاند با
 تشکر از این خواهران و برادران
 اقدام به چاپ یکی از نامهها
 مینمائیم

و گرم یاد تو آید نفسی سرد بر آید

«برای ساغر و ساقی سخن نمی گفتم
 ولی توان نگفتن نمآند و من گفتم»
 تو بهشتی بهشتی که بهشتی به بهانی
 ز تو این نکته خوش آمد که چنین راهنمایی
 به چنان حال قرینی که تو نزدیکترینی
 همه با خلق عجیبی که نپرسند گجائی
 تو نه از گفته قانند شدهای ملت واحد
 که تو از حیث فرآند به چنین وصف سزائی
 چو تو زنجیر گسستی خوش از این دایره جستی
 که تو پیمان نشکستی به نوامیس خدائی
 بجز از دوست نگفتی همه در سینه نهفتی
 که تو در خاک نغفتی مگر از شوق رهائی
 تو لب از شکوه بستی نه از آن روی که هستی
 که تو آخر نشکستی که لب از شکوه گشائی
 نه ستمکار امین شد که سیه روی و حزن شد
 و سرانجام چنین شد که تو فخر شهتدائی
 و گرم یاد تو آید نفسی سرد بر آید
 چه که در وصف نیاید غم جانسوز جدائی
 اگر این شب بسر آید علم صبح بر آید
 و گر آقا بدر آید همه سرباز فدائی

باز کردیم. انبوه جمعیت به منزل
 ما سرازیر شد و مردم دسته دسته
 به دیدار خانواده شهید مظلوم
 میآمدند و این دیدارها تا یک
 هفته به همین ترتیب ادامه
 داشت. ما مردم را دلدادگی
 می دادیم به اینکه باید قوی
 باشند و از این حوادث ذرهای
 سستی در آنها راه پیدا نکنند،
 بلکه استوارتر و محکمتر پشت سر
 رهبر عزیزمان امام خمینی
 حرکت کنند.
 برادران چه از طریق تماس
 تلفنی و چه با حضورشان ما را
 سرفراز می کردند. تنها برادرانی
 را که مدتها بعد ندیدیم برادر
 رجائی بود. بعدها در یک دیدار
 که نزدیک زمان شهادتشان بود
 متوجه شدیم که علتش این بوده
 است که شاید ایشان
 نمیخواستند با من که خبر را از
 ایشان گرفته بودم روبرو گردند.
 خداوند درجات ایشان را متعالیتر
 گرداند. روز سه شنبه برای
 تشییع پیکرهای شهیدانمان از
 جلوی مجلس به آن محل رفتیم
 شهید بهشتی سوار آن می شدند
 بسمت ما هجوم آوردند از ما
 می پرسیدند بهشتی کجاست؟ و
 پاسخ ما: انالله و انالیه راجعون-
 عدهای از برادران بلند بلند گریه
 می کردند جمعی از مردم دست
 بر سر می زدند. هر جا که دور و
 برآ نگاه می کردیم اشک بود و
 ناله در فصدان بهشتی صبح
 روز نامه در آمده بود و مردم بناگاه
 عظمت حادثه را فهمیده بودند.
 به پزشک قانونی رفتیم. خواستم
 که پیکر شهیدانمان را ببینم.
 گفتند که بما از نخستوزیری
 اجازه بدهند خوب است. من
 مجدداً با مرحوم رجائی تماس
 گرفتم. ایشان بمن گفتند
 میتراسم با دیدن وضع پیکر شهید
 بهشتی نتوانم خویشتنداری کنم
 و سرخوردم در شان فرزند آن
 شهید نباشد. گفتم به لطف خدا
 در برابر این واقعه قوی هستم.
 بهرحال جسد به سختی آسیب
 دیده بود. پای چپ بکلی از بین
 رفته بود. پای راست از ناحیه
 ساق پایه پائین آسیب دیده بود.
 هر کس سعی می کرد آنچه
 را که از دستش بر می آمد انجام
 بدهد. من همراه یکی از برادران
 محافظ شهید بهشتی خیر
 گرفتیم که ایشان را به بیمارستان
 شهید مصطفی خمینی بردمانند
 ولی در مراجعه معلوم شد که
 خلاف واقع بوده است. همینطور
 به چند بیمارستان که احتمال این
 بود که ایشان را به آنجا منتقل
 کرده باشند سرزدیم ولی همه
 جاپاسخ منفی بود (بعد معلوم شد
 که ایشان را به بیمارستان سوانح
 برده بودند مرحوم شهید قهرمی
 هم ایشان را آنجا دیده بودند)
 دوباره به حزب برگشتم حوالی
 ساعت ۳ بعداز نیمه شب بود که
 دیگر بار بولدوزر شروع به
 خاکبرداری کرد و این نشان
 می داد که دیگر در میان خاکها
 و آجرها کسی از برادرانمان باقی
 نمانده است.
 بداخل ساختمان حزب رفتیم
 که ساختمان قدیمی و محل
 دانشکده سابق الهیات است.

● صدای برادران عزیز ما از زیر آوارها به
 گوش می رسید. هر چند دقیقه یکبار در یک
 گوشه از تل خاکستر و خاک پیکر پاک
 برادری را خارج می کردند، در ساعات اول
 تعداد نسبتاً زیادتری از این برادران هنوز
 زنده بودند برخی با صدای بلند تکبیر
 می گفتند.

● ایشان بارها به ما می گفتند که در این راه
 پر مخاطره امکان وقوع هر گونه حادثهای
 هست و مسلمان باید خود را برای همه اینها
 آماده کند.

● نمی دانم چگونه بود که خداوند در میان
 این هیجانها به من آرامش عجیبی عنایت
 فرموده بود، شاید به این دلیل بود که ما از
 مدتها پیش از انقلاب برای وقوع چنین
 حادثهای خود را آماده کرده بودیم.

دست راست از بازو قطع شده و
 سمت چپ قفسه سینه و لگن
 بشدت آسیب دیده بود. چهره
 شهید مظلوم بهشتی آرامش
 عجیبی داشت. شاید واپسین
 کلمات او نیز «فزت و الکعبه»
 بوده باشد ولی راستی چه فوژی
 بزرگتر از شهادت مرد خداست
 که پس از سالها تحمل رنج و
 تلاش و مبارزه آسوده به جوار
 قرب حق پر می کشد و سر به
 آسودگی بر زمین می گذارد....
 به منزل برگشتم. دیدم
 جمعی از خواهران که در
 همسایگی بودند در اتاق جلویی
 منزل قدیمی جمع شده بودند از
 درون اتاق صدای گریه ملایمی
 می آمد. مادرم را صدا زدم گفتم
 خداوند ما را مورد آزمایش
 بزرگتری قرار داده است و باید
 سعی کنیم از این آزمایش موفق
 بیرون آئیم. باید به سرعت به
 منزل قبیل برویم چرا که
 علی القاعده مردم آنجا می آمدند.
 به محل منزل قبیل که رسیدیم
 دیدیم جمعیت زیادی در منزل
 در کوچه و خیابان مجاور ایستاده
 است. همگی گریان و دست بر
 سر زنان شعار می دادند. بسا
 سرعت یکی دو اتاق را آماده
 کردیم و درهای خانه ای را که
 همیشه بر روی مردم گشوده بود
 در یک اتاق برادری مشغول
 جمع آوری اشیاء و اسنادی بود که
 برادران از زیر آوارها بیرون
 می آوردند و به آنجا می آوردند.
 در تاریکی شماره تلفن
 نخستوزیری را گرفتم.
 می خواستم با آقای رجائی
 صحبت کنم. ایشان گوشی را برداشت
 گفت: شما خبر دارید یا نه؟ مدتی
 سکوت کردند و بعد در حالیکه
 گوشی را با فاصله گرفته بودند
 خطاب به حاضرین در اتاقشان
 گفتند فلانی است چی باید به
 اوبگوئیم؟ گفتم من در قبیل
 حوادث شریف نیستم ولی اگر
 هست بگوئید که خانواده را آماده
 کنیم. ایشان مدتی هیچ نگفت
 و بعد با صدایی بغض گرفته بمن
 گفتند پس بروید آنها را آماده
 کنید. گوشی تلفن را گذاشتم.
 سوار ماشین شدیم و به منزل
 جدید آمدیم. منزلی که بهشتی
 هرگز در او جای نگرفت چرا که
 پسر کشیده و سه روزه رضوان
 خداوندی شافته بود و نزد او
 جای گرفته بود. وارد منزل شد.
 ساعت شاید حدود ۳/۱۵ مد از
 نیمه شب بود و خانواده مانگران
 اینکه بالاخره چه شده است.
 صدای آمبولانسها از وقتی من
 رفته بودم تاکنون قطع نشده بود.
 گفتم نمی دانم بالاخره چه شده
 است، شما یک کمی استراحت
 کنید من می روم خیر دقیق
 بگیرم. ساعت ۵/۱۵ بود از منزل
 خارج شدیم و به حزب رفتیم.
 مردم با دیدن ماشینی که معمولا



۱۲۰ صفحه است نشان میدهد که چقدر کار گسترده است و این حدود / از آثار ایشان تخمین زده میشود.

س- در رابطه با انتشار کتابهای ایشان از سوی ناشران چه نکاتی باید رعایت شود؟

ج- قبل از شهادت ایشان خوب یکسری از آثار ایشان قبلاً چاپ شده بود و طبیعی بود که وضعیت آن مشخص نبود و با موافقت ایشان چاپ شده بود و بعد از شهادت ایشان ما مواجه با این شدیم که با توجه به علاقهای که مردم نسبت به آثار ایشان دارند بعضی از ناشران دست به انتشار بعضی از آثار که بیشتر در روزنامهها موجود بوده زدند.

متأسفانه اکثر اینها از کیفیت بسیار پایینی برخوردار است گذشته از این که با این شورا در زمینه انتشار این آثار تماس گرفته نشده کیفیت ارائه بسیار پایین است و بنظر من ظلمی است که در حق این آثار میشود.

حتی من دیدم که در بعضی از این انتشاراتی که انجام گرفت غلطهای چاپی روزنامه هم عیناً منکس شده با توجه به اینکه شورای احیاء آثار شهید مظلوم آیت الله بهشتی واحدی است کاملاً غیر انتفاعی و صرفاً به منظور ارائه صحیح و قابل استفاده تر آثار ایشان مشغول

و بعضی از اینها آثار بسیار خوبی است که باقی مانده و انشاءالله منتشر خواهد شد و در دسترس عموم قرار میگیرد.

س- نفیس ترین آثار که از ایشان بدست آمده در چه زمینههایی است؟

ج- واقع امر این است که قضاوت در این مورد خیلی دشوار است چرا که در هر بخشی از هر یک از این بخشها آثار نفیسی باقی مانده است. در زمینه فلسفی یکدوره کلاسهای فلسفه ایشان س- آیا مطالب بدست آمده بیشتر در زمینه فقهی است؟

ج- مطالب متفاوت است. این مطالب را ما به چند دسته تقسیم کرده ایم که عبارتند از مباحث ایدئولوژیک- اجتماعی- سیاسی به شکل خاص- مطالب ایدئولوژیک متفاوت است. در تفسیر است. در فقه است که بخش قابل ملاحظه ای را تشکیل میدهد. در اصول عقاید و احکام است در زمینه مسایل اجتماعی مسایل اجتماعی از دیدگاه اسلام است.

در تاریخ داشته اند. درس فلسفه هگل در قم داشتند در بین سال ۵۵ تا ۵۶ که بسیار ارزشمند هستند و دیگر کتاب خدا از دیدگاه قرآن که رساله دانشگاهی ایشان هم

و فلسفه تاریخ- در جامعه شناسی- چند اثر در زمینه های روانشناسی است. مسایل اجتماعی عمومی هم هست. در زمینه مسایل اقتصاد باز بطور مشروح چیزهای زیادی است. در زمینه مسایل سیاسی چه قبل و چه بعد از انقلاب نوارهایی از ایشان بخصوص از حدود ۱۵- الی ۲۰ سال پیش باقی مانده که نشاندهنده یک حرکت روشن بر اساس معیارهای مکتبی در زمینه مسایل سیاسی است و خیلی میتواند مفید باشد.

س- لطفاً در مورد آثار ایشان در زمینه اقتصادی بیشتر توضیح دهید؟

ج- در زمینه اقتصادی یک خصوصیتی است که البته در تمام آثار ایشان تعمیم دارد و آن آشنایی ایشان با زبانهای خارجی است. ایشان با زبان انگلیسی- عربی- آلمانی آشنایی کامل داشته اند و از این رو ایشان در تهیه آثار به منابع اصلی معمولاً دسترسی داشته اند که این خیلی کمک است و در آثاری که از ایشان باقی مانده می بینیم عمق مسایلی که مورد بررسی قرار گرفته یکی از علل آن این بوده که این منابع در اختیار بوده و از منابع دسته دوم و سوم استفاده نشده است. نکته دیگری که من به آن اشاره می کنم نوعی بررسی

تقریباً تمامی مباحثی که بدست آمده مباحثی هستند که تا بحال در سطح گسترده جامعه مطرح نبوده است. بطور کلی دو ویژگی در این آثار هست بخصوص آثاری که در زمینه مسائل ایدئولوژیک بدست آمده یکی عمق قابل ملاحظه ای که مسائل بررسی شده و دیگر شوهای که در این بررسیها بکار رفته که هر دو جالب است. از نظر عمق مطالبی که تا بحال جمع آوری کردیم

بعضی از مطالبی که تا بحال جمع آوری کردیم کمتر به این شکل مورد بررسی قرار گرفته و از نظر شیوه هم خوش سلیبگی یک نوع سلیقه خوب در چیدن مشتمات و استنتاج خوب از مطالعه در آن هست که من فکر می کنم که انتشار این آثار بتواند کمکی به شیوه بررسی و تحقیق باشد.

س- آیا نوارها و سخنرانی هایی از ایشان پیدا شده است که در سطح بسیار بالایی علمی باشد؟

ج- بله در مورد درسهایی که ایشان داشته اند و در مورد مباحث ایدئولوژیک آثار ارزنده ای بدست آمده است و اکثراً همینطور است یعنی در سطوح بسیار بالا قابل استفاده است بعضی از اینها اصلاً در محافل و مجامع دانشگاهی مطرح شده و اکثراً این مطالب مربوط به قبل از انقلاب است. در خارج از کشور هم تعدادی از نوارهای ایدئولوژیک هم که بجا مانده از سطح بالایی برخوردار است. در انجمن اسلامی پزشکان و انجمن اسلامی مهندسان یک سری مباحثی بوده که اکثر آنها مباحث ارزنده ای است و همچنین تفسیری ایشان داشته اند که از آغاز قرآن تا اواخر سوره آل عمران است، و بسیار جالب است.

یک سری درس تفسیر ایشان در آلمان داشته اند که تا واسط سوره نساء است و هنوز بدست ما نرسیده است که آنهم مطالب ارزنده ای است که انجام شده در این زمینهها مسایل ارزنده و بعضاً کامل نو و جدید و کمتر مطرح شده وجود دارد.

س- نتیجه فعالیت این شورا در زمینه گردآوری آثار شهید بهشتی تا بحال چه بوده است؟

ج- تا بحال تنها توانستیم در بخشهای گردآوری و تهیه زندگینامه شهید بهشتی فعالیت قابل توجهی بکنیم. در جهت گردآوری آثاری که از مرحوم شهید بهشتی باقی مانده برآورد کنونی ما این است که نزدیک به یک سوم از حجم آثار ایشان را توانستیم شناسایی کنیم، و در اختیار بگیریم. البته این چیز کوچکی نیست چون حجم گسترده ای که کار ایشان داشت در اول کار برای ما شاید تا به این اندازه مشخص نبوده و هر چه که کار جلوتر می رفت دیدیم که زمینه کار بسیار بزرگ و گسترده است و به تناسب حجمی که کار داشت من فکر می کنم کار نسبتاً خوبی انجام شده فعالیت مادر گردآوری آثار ایشان در چند بخش است که یکی گردآوری آثار مکتوب ایشان است که آثار مکتوب بوده و منتشر شده بوده و صورت پراکنده بود. اینها را ما جمع آوری کردیم و بخش دوم نوارهایی بوده که از ایشان باقی مانده چه در زمینه مسائل ایدئولوژیک که قسمت اعظم نوارهایی را که ما بدست آوردیم تشکیل میدهد و بسیار هم ارزنده است و چه در زمینه مسائل اجتماعی- سیاسی اینها را تا مقدار زیادی در همان میزانی که عرض کردم توانستیم جمع آوری کنیم و اکثر نوارهایی را هم که ما جمع آوری کرده ایم موفق شدیم که اینها پیاده بشود و آماده تدوین شوند، و بعضی از آنها تدوین شده و فکر می کنیم در آینده نه خیلی دوری ما می توانیم یک سری از آثار ایشان را ما منتشر کنیم. لازم به تذکر است که تا بحال ۳۰۰ ساعت نوار از شهید مظلوم بهشتی گردآوری شده است.

از سوی دیگر حجم آثار منتشر شده نسبت به حجم مجموعه آثاری که ایشان داشته اند کمتر است و از این جهت هم هست که

مقدمه: بیاری خدا قصد داریم در این نوشتار با فعالیت های شورای احیاء آثار شهید مظلوم آیت الله بهشتی آشنا شویم و در کنار آن نیز نظری اجمالی بر ویژگیهای آثار وی بیندازیم. بی شک آنچه امروز به عنوان آثار علمی از شهید مظلوم بهشتی بجا مانده علاوه بر اینکه از یک سری نکات بارز علمی برخوردار است که در محافل و مجامع علمی و فقهی میتواند مورد بحث و استفاده قرار گیرد، دارای یک سری ویژگیهای مختص به خود می باشد که این آثار را ممتاز میکند و چهره ای دیگر به آنها می بخشد. شیوایی کلام، تسلط در بیان مطالب و نتیجه گیری منطقی و جهت دار از مطالب- برخورد منصفانه و دور از غرض ورزیها با مسایل و آراء مختلف نظم در بحث و.....

از جمله خصایصی است که در آثار شهید مظلوم به چشم میخورد و همه مادر دوران حیات شهید بهشتی بویژه پس از انقلاب با این خصوصیات برخورد داشته ایم و از کم و کسوف آن باخبریم.

آبر چه امروز بهشتی در میان ما نیست لکن مقالات و مطالب فراوانی از وی بجا مانده که با جمع آوری آنها مجموعه نفیسی ارزنده ای در اختیار علاقمندان قرار خواهد گرفت که بی شک سالیها چراغ راه نسلهای آینده خواهد بود.

برای انجام همین رسالت بود که شورای احیاء آثار شهید مظلوم آیت الله بهشتی در حدود مهرماه سال ۶۰ کار خود را آغاز کرد. هدف این شورا گردآوری آثار بجا مانده از شهید مظلوم آیت الله بهشتی و تدوین و تنظیم این آثار جهت ارائه نظرات و افکار و اندیشه های علمی آن شهید می باشد در گفتگویی که با یکی از برادران عضو این شورا داشتیم فرصتی شد که علاوه بر آشنایی با فعالیتهای این شورا مطالب گوناگونی در مورد ویژگیهای آثار شهید بهشتی عنوان شود که در زیر آنها میخوانید:

آشنایی با شورای احیاء آثار شهید مظلوم آیت الله بهشتی

گذری برویژگی های آثار شهید آیت الله بهشتی

شده من تاکید میکنم و از تمام افرادی که در این جهت کار می کنند خواهش می کنم که حتماً با این شورا در تماس باشند و از طریق این شورا اگر کاری می خواهد انجام بشود صورت بگیرد و هیچگونه قصد انتفاعی در این زمینه وجود ندارد و می خواهیم صرفاً حق مطلب ادا شود و برای همین هم تاکید میکنیم که این مسئله حتماً رعایت شود از

و از ناشرانی که گاه احساس میشود استقبال مردم به آثار شهید بهشتی آنها را سوق داده به سمت کم توجهی نسبت به چگونگی ارائه این آثار خواهشمان این است که بخاطر اینکه این مطالب که اکثراً مطالب ارزنده ای هم هست بتواند واقعا حشش ادا بشود از انتشار این شیوه ای آثار خودداری کنند.

هست و آن نیز کتاب بسیار ارزشمندی است که بعد از آنکه تمام آثار ایشان در دسترس عموم قرار گرفت شاید بتوان در انتها قضاوت کرد که کدام یک از آثار نفیس تر است.

س- جدیداً از مکتوبات ایشان چیزی که تا بحال منتشر نشده باشد بدست آمده؟

ج- بله چیزهای بسیاری است که بدست آمده و ما از آن مقدار از آثاری را که تا حالا رساندیم به مرحله گردآوری و بررسی یک فهرست موضوعی درست کردیم که این فهرست موضوعی را که انشاء الله بمناسبت سالگرد شهادت ایشان منتشر میشود آن مقدار از آثاری است که ما تا بحال جمع آوری و بررسی کردیم و بعضی هایش وارد مرحله تدوین شده و خواهد حجم این فهرست که نزدیک

است که ایشان در این آثار انجام داده اند. ایشان معمولاً در برخورد آراء و عقاید چه موافق و چه مخالف معمولاً برخورد خوبی منصفانه ای داشته اند.

همه مطالب را که تا بحال بررسی کرده ایم یک برخورد کاملاً منصفانه را در آن دیده ایم. در مورد مسایل اقتصادی هم این مسئله هست که بعنت آشنایی

قابل توجهی که ایشان با مانی اقتصاد شرق و غرب داشتند و با توجه به اینکه ایشان در اقتصاد اسلامی بعنوان یک مجتهد صاحب نظر بودند، در زمینه های اقتصادی آثار خوبی از ایشان باقی مانده است بحثهایی مثل ارزشها در اقتصاد- مالکیت - بحثهای عمومی اقتصاد و بحثهای مربوط به اقتصاد اسلامی- بانکداری و امثال اینها چیزهایی است که روی آن بحث انجام گرفته



شورای احیاء آثار شهید مظلوم آیت الله بهشتی

مائیم وغم و غصه جانان در پیش

هفتاد و دو تن که با خمینی بودند
از زمره شاهمدان عینی بودند
رفتند و فغان و گریه آمد هرسو
کینان همه یاران حسینی بودند

با قامت سرو، تا بهم پیوستند
زین خاک بسوی آسمانها جستند.
گل را چه قیاس با شما بتوان کرد
حقا که عمومتان بهشتی هستید

آن لاله چو از میان گلها روئید-
زین نعمت حق زمین بهشتی ها دید
ناگه دم صبح، بلبلان نالیدند.
کان مالک باغ، بهترین گل را چید

تا لب بدعای حق گشودی جانا
گوئی که ترانه‌ای سرودی جانا
در صحنه چو جنگ بدروهم جنگ احد
حقا که تو همچو حمزه بودی جانا

باید پی هفتاد و دو سرباز شهید
در جبهه حق علیه باطل جنگید
زانسو خبر از فتنه و آشوب رسید.
وین سو همه کس شور حسینی را دید.

مائیم وغم و غصه جانان در پیش
مائیم و غم قطب جماران در پیش
هم سیل کفن پش خدا جو در پس
هم پیکر گلگون شهیدان در پیش

(نصرت‌الله ترحمی)



چاوشان عشق

باز هفتاد و دو تن را ای عزیزان اربعین شد
باز یاد کشتگان کربلا با ما قرین شد
زد شبیخون باز آن دیو پلید آم‌میری
باز دست شوم اهریمن برون از آستین شد
روزها بگذشت در اندوه آن گلپای پری
روزها بگذشت، تا فقدانشان ما را یقین شد
هفتم تیر آمد و خورشید شد از برکه خون
در آن یکشنبه خونین به جان ما عجنین شد
شد شهادت نامه عشاق امضاء آنشب آری
جانشان آکنده از عطر خوش خلد برین شد
ناقه‌ها در خون و بر لبها گل لسیک لسیک
نام آن نام آوران بر دفتر گیتی نگین شد
این مصلا پر شد از هنگامه سم سمندان
تکسواران را چه خوش دیدار «لالا» قرین شد
این بهاران بس بهاری جاودان با خویش دارد
فصل گلریزان بشیر صدههاران در زمین شد
کشتگان بی‌سرما، سرخوش از جام صبوحی
دشمنان بی‌خرد را، لحظه‌های واپسین شد
ای سیه‌کاران بدفرجام ما را نیست باکی
روز ما، نوروز ما، گر اربعین در اربعین شد
چاوشان عشق بر لب، ذکر «تسلیم» «لامرک»
جاودان زان سرفرازان پرچم فتحا مبین شد
خون مردان خدا ریزند و گل جوشد «سپیده»
دست گلچینان اگر گلهای ما را در کمین شد
(سپیده کاشانی)

مصاحبه با مادر شهید مظلوم آیت‌الله بهشتی

صحبت‌های مادرانه

دوران حاملگی خیلی مواظب بودم و نماز را اول وقت می‌خواندم به نامحرم نگاه نمی‌کردم و در خانه هم چهار تا برادر شوهر داشتم اما هیچ وقتی با اینها روبرو نمی‌شدم و خدا قسمت کرده بود که اطاق ما یک دستک (منبع آب) داشت که همه کارهایم را در آنجا انجام می‌دادم. خودم بودم توی اطاق و باشم. ایشان از پنج سالگی شروع به تحصیل کردند و با همین کتاب «پنجل هم» (عم جزء) که با حروف ابجد

اولادی بوجود می‌آید که عام‌المنفعه می‌شود (برای این مردم) این دختر را شوهر دهید و در خواب گفته بودند که عمرت آنقدر کفاف نمی‌کند و پدرم در خواب به مادرم گفته بودند که از جانب خدا بنا شده است این دخترمان را شوهر بدهیم بهر حال من شوهر کردم و سه تا دختر خدا به ما عنایت کرد و فرزند چهارم باین آقا (آیت‌الله دکتر بهشتی) بدنیا آمد که پدرم منتظر بود بپسر بدنیا بیاید که وقتی بدنیا آمد و یکساله شد پدرم از دنیا رفت پس از فوت

*** پدرم خوابی دیده بودند که از منزل آقای بهشتی از من خواستگاری میکنند و از من اولادی بوجود می‌آید که برای این مردم عام‌المنفعه میشود.**

*** فرزند چهارم آیت‌الله دکتر بهشتی بود که پدرم منتظرش بود.**

وقتی قرآن می‌خواندم بچه (شهید بهشتی) شیر می‌خورد، ولی وقتی قرآن را نمی‌خواندم بچه ناراحت می‌شد و با سرش اشاره می‌کرد که بخوان، یعنی این اندازه به قرآن علاقمند شده بود.

*** از سن پنج سالگی شهید بهشتی دعا سحر می‌خواند.**

*** شهید بهشتی در بچگی علاقه فراوانی به قرآن و احادیث داشت.**



شروع می‌شد سر و کار داشتند و من خودم در شان می‌دادم البته یک معلم بود (خدا رحمتش کند) که پیش آن معلم هم می‌رفتند و می‌گفت که من درس امروز را یاد گرفتم درس فردا را بدهید اینطور حافظه داشتند مثلاً وقتی پنج سالشان بود دعا سحر را می‌خواندند و «من بھائک» را پدرشان به شعر در آورده بودند که پشت سر پدر بزرگ می‌خواند آقا سید محمد حسین پدر بزرگشان شب نیمه شعبان که اعمالی دارد و نمازی دارد و ادابی دارد ما ایستادیم پشت سر پدر بزرگشان و نماز خواندیم و دیدیم او هم که پنج سال بیشتر نداشت همینطور مثل پدر بزرگ نماز را می‌خواند که پدر بزرگشان دستشان را بالا کردند و گفتند که «الهی خدا ترا عالم ربانی کند» و تا ۱۷ سالگی پهلوی من بودند و بعد از اینکه به مدرسه رفتند و هفت کلاس درس خواندند و سپس به طلبگی پرداختند و رفتند بازار توی مدرسه بازار درس عربی را خواندند و بعد که ۱۷ سالشان شد، آمدند گفتند که مادر اجازه بدهید که من بروم به قم چون اینجا

پدرم شی او را در خواب دیدم که می‌گفت وقتی می‌خواستم از دنیا بروم چهارده معصوم دور تختم بودند، تا روح از بدن برانند. چهارده معصوم روح مرا گرفتند و به پیش پیغمبر بردند. و من (مادر شهید مظلوم) گفتم که ما چکار کنیم که شفاعت ما پیش آنها بشود گفتند که این «آقا محمد» را خیلی محافظت کنید این باقیات و صالحات است خیلی سفارش از این قبیل بمن کرد بعد از فوتش که بعد از آن اندازه‌ای که توانستم، مواظبت کردم تا در شان را خواندند. خودم درس علم قرآن را به بچه خودم یاد دادم وقتی که او را به مدرسه بردند استعدادش را برای کلاس پنجم تشخیص دادند، خودم خیلی توجه به این بچه کردم، از اول که این بچه بوجود آمد قرآن زیاد می‌خواندم و بعد از وضع حمل هم قرآن می‌خواندم و هنگام شیر دادن طفل هم قرآن می‌خواندم.

همینطور که من قرآن می‌خواندم بچه شیر می‌خورد آنوقت این بچه خیلی خیلی علاقه مند شده بود به صوت قرآن. تا زمانی که پستان در دهان بچه بود، من قرآن می‌خواندم، وقتی پستانم از داخل دهانش بیرون می‌آمد و قرآن را نمی‌خواندم، بچه ناراحت می‌شد و با سرش اشاره می‌کرد که بخوان، یعنی به این اندازه علاقمند شده بود به قرآن و تا وقتی که بزرگتر شد، حواسم را جهت مواظبت او جمع کردم در

گذاشتیم و ایشان گفتند که باید مادر رخصتی دهند، پس ز اینکه با ایشان در میان گذاشتند به ما اجازه دادند که با ایشان (مادر شهید) گفتگو کنیم. خانه را خیلی گرم، صمیمی و محبتی یافتیم که سراپا کار و تلاش بود و در این بین مدیترینی فعال و چشمگیر از صاحب‌خانه (خواهر شهید مظلوم) که شاگردان زیادی هر روز در محضر ایشان درس می‌آموزند دیده می‌شد. شاگردان صمیمانه کار می‌کردند، هم در درس و هم در انجام کارهای دیگر بهر رو عصاحیه را آغاز کردیم و از مادر شهید مظلوم که ما را صمیمانه به حضور پذیرفتند خواستیم که از شهید مظلوم بگویند و ایشان با همه وضعیت نامساعد و ضعف جسمانی که داشتند، شروع به صحبت نمودند:

بسم‌الله الرحمن الرحیم
نادرود به رهبر کبیر انقلاب امام خمینی، پدرم چون اولاد بسر نداشت و من هم درس نخوانده بودم می‌گفتند که مرحوم بحرالعلوم حوزه درس ایشان را یک دختر اداره می‌کرد من هم می‌خواهم که این دختر در خانه باشد و بجای پسر پیش دستم، برایم بنویسد و برایم بخواند. بعداً پدرم خوابی دیده بودند که از منزل آقای بهشتی از من خواستگاری می‌کنند و از من

شهید بهشتی روز هفتم تیر بمن گفتند که دیگر آخر عمر من است

بقیه از صفحه ۷
امانت ایشان درست کار بود که تمام اینها را برای ما آماده کرده بود.
این کتابهای آقا برای ما مهم بود. چون من خودم میدانستم که آقا با چه صدمه‌های هریک از آنها را خرید. برای کسی کتاب مهم نیست که پول گزافی داشته باشد و کتاب خریده باشد، ولی برای ایشان که زندگی‌اش را با تسهیدستی شروع کرد و باصلاح خودش از صفر شروع کردند، این بود که کتابها برای ما خیلی محترم و عزیز بود.
تا الان که یک سال از شهادت دکتر میگذرد من به غیر از این کارهایی که بتوانم زندگی‌مان را با تمام وصیتهایی که ایشان زبانا به من از نظر رعایت نماز - روزه - خمس و اینطور چیزها کرده بود که الحمدلله توانستیم اداره کنیم و چون این دختر ۷ ساله‌ام بیش از حد بهانه پدرش را میگریخت من نمیتوانستم یک اندازه راحتتر کارهایی که دلم میخواست انجام بدهم، ولی انشاء الله خداوند با این صبری که به او داده، امیدواریم که در پیشبرد انقلاب سهیم باشیم و هر جوروری که میتوانیم با به پای ملت باشیم تا اینکه انشاء الله انقلاب به پیروزی نهایی‌اش برسد.

● ضرورت‌های لازم برای تداوم انقلاب

● به نظر شما ضرورت‌های لازم برای تداوم حرکت انقلاب اسلامی در خط سرخ شهدای اسلام کدامند و در این رابطه مردم چه وظیفه‌های دارند؟

- چون مردم خودشان الان جزء اینها هستند کسی نباید توقعی از این مردم داشته باشد چون این مردمند که انقلاب را به پیش بردند. اینها خودشان سهم عظیمی به دوش دارند.
من از خانواده‌های دیگری سراغ ندارم که چه بگویند، من خود فکر میکنم ما نباید باری برای اینها تحمل کنیم و توقعی از اینها داشته باشیم، ما باید خود کفا باشیم، خودمان بتوانیم خودمان را در جمع بسازیم، نه دیگران ما را بسازند و خودمان را به دیگران تحمیل کنیم. من فکر میکنم ما باید باری نباشیم برای ملت ایران، سربازی نباشیم و نکند که این هم یک زحمتی باشد که بخوانند برای ما بکشند. من نمیدانم آن خانواده شهدا عقیده‌شان چیست؟

● هدف مزدوران آمریکا از انفجار حزب

● به نظر شما مزدوران استکبار جهانی از انجام فاجعه هفتم تیر چه اهداف شومی را دنبال میکردند.

ت آنجائی که ما خبر داریم که مرتب این گروه فرغانی و اینهایی هم که گرفته میشدند و خودمان در دادگاههایشان حاضر می‌شدیم، این کاری که از اینها سر زد، فقط میگفتند بنی صدر و منافقین بودند و بنی صدر چون دستش با رجوی یکی بود و اخیراً که با ایشان مصاحبه شده بود در فرانسه گفته بود که من چرا همان اول بهشتی را از بسین نبردم؟ چرا مجلس گذاشتم برپا



صحبت های مادرانه

بقیه از صفحه ۱۳

ایشان همینقدر به من علاقه داشتند که به زن خودشان علاقه داشتند.

خیلی صفات خوب اخلاقی و عالی داشتند (خدا را شکر) مثلاً بچه که بود با بچه‌های همقدشان بچه‌های خاله و عمه‌شان که همقدشان بود به ایشان می‌گفتند که بیاید بازی کند ولی ایشان نمی‌رفتند برای بازی و بیشتر روحشان علاقه به قرآن و احادیث داشت و بما می‌گفت که قرآن را به من یاد دهید و علم را به من یاد دهید حواسشان اصلاً به بازی نبود بجهای نبود که به فکر بازی باشد.

او در گرانهایی بود که در راه خدا ریخته شد الحمد لله شکر می‌کنم که شهیدی داشتم در راه خدا و در راه آقای خمینی، خیلی هم شکر می‌کنم. شهدا نشان را چهل روز خیر نداشتم خواهرش پنجاه می‌گردد، رادیو تلویزیون و تلفن را از جلو من برداشته بودند هفته‌ای یک بار مرامشان این بود که برای من تلفن بزنند یا صبح یا ظهر و من از دخترم پرسیدم که ننه جان چرا داداش تلفن نمی‌زند، گفتند که رفته‌اند استراحت و مسافرت.

گفتم شما دستور آقای خمینی بجایی رفته که تلفن نمی‌زنند روز عید رفته بودم که وضو بگیریم نماز و قرآن بخوانم روز اول ماه شوال بود گفتم بسر من در میان این ۷۲ تن بوده چونکه بچه من یک ماه نمی‌شد، تلفن برای من نزنند بچه من هم داخل این شهدان بوده شما می‌خواهید بمن نگویید، یکدفعه دیدم خانه را سکوت فرا گرفت دکترها هم می‌گفتن که نگذارید خودشان بفهمند

که فهمیدم یک مقدار بی‌تابی کردم و گفتم خدایا به من صبر بده صبر مرا بده یا ایمان را بگیر حالا که بچه من رفت ایمان باقی بماند و خدا هم صبر داد و کسی که برای خدا سخنرانی می‌کرد بخاطر خدا شهید شده برایش ناراحت باشم که خدا ناراحت میشود و خدا خواست که شهید شوند و در سخنرانی‌شان از خدا درخواست شهادت می‌کرد و خون پاکشان را در راه خداوند دادند و شکر می‌کنم. اگر کسی از خدا ترسید دنیا را دارد آخرت را دارد همه چی دارد. که البته به نامحرم نگاه نمیکند اگر از خدا ترسید دروغ نمی‌گوید و اگر از خدا ترسید فساد نمی‌کند و عاقبت به خیر می‌شود. انشاءالله.

رساند و دلم میخواهد که شما نیز مانند خدیجه باشید پر صبر و پر استقامت. خصوصیات دیگر اینکه ایشان هیچوقت در سرتاسر ۲۹ سال زندگی که داشتیم نه دروغ، نه غیبت، نه تهمت و حتی گوش دادن غیبت در باره کسی که می‌آید و می‌نشیند غیبت یک نفر دیگری را میکند ایشان گوش نمی‌دادند و فوراً ناراحت میشدند و چهره‌اش را در هم میکشید و میگفتند که من خیلی خوش ندارم حرف مردم اینجازه شود، برویم در بحث خودمان، بهتر نیست بحث خودمان را بکنیم؟ ایشان این طور بود.

● پیام به خانواده شهدا ● پیام شما برای خانواده شهدای هفتم تیر و خصوصاً شهدای جنگ تحمیلی چیست؟

- پیام من این است که همه خانواده شهدا مخصوصاً همسرشان باید اینها بردبار و پر استقامت باشند و در مقابل این حوادث باید خودشان صبر داشته باشند و تحمل این مصائب را داشته باشند و نکند خدای نخواستہ مثل برخی از خانواده‌هایی که من کم و بیش به چشم می‌خورم که بعضی‌شان اجرشان را از بسین می‌برند و بنا میکنند به بد و بسیراه گفتن، خواهش از این خانواده شهدا این است که اینها میدانند که الان دولت، دولت جمهوری اسلامی و این رئیس جمهور از متن خود ما برخاسته و ما بایستی این دولت را کمک کنیم، نه اینکه بیاییم بنشینیم و یک مشت ضد انقلاب که دارند حرف می‌زنند ما هم بنشینیم نزد آنها و حرفی که آنها می‌زنند ما هم بله بله چی آنها بشویم، بایستی ما توی دهن آنها بزنیم و اصلاً به روی خودشان نیاورند و شهادت برای همه است و انشاءالله روزی بشود که چنین سعادت نصیب همه بشود.
السلام علیکم ورحمته و برکاته

بنی صدر شایعه کرده بود که خانم بهشتی آلمانی است و حتی آقای بهشتی آمدند منزل و به من گفتند که من میخواهم بروم به خوزستان، بلند شو و برویم خوزستان، من گفتم آنجا گرم است و شما مریدید و میخواهید بروید تا سنگر، ایشان گفتند با وجود این من دلم میخواهد که شما بیایید و گفت آنقدر دشمنان مرا کلافه کرده‌اند که دیگر بیش از این نمیتوانم جواب آنها را بدهم این سبب شد که من را برد خوزستان و در تمام حسینیه‌ها و مساجد برایم سخنرانی گذاشتند و مردم را جمع کرد که مردم بیایند و ببینند که من آلمانی نیستم و خود مردم خوزستانی نخواستند گریه میکردند و توبه میکردند و میگفتند خانم تو ما را ببخش، این مطلب را بنی صدر به ما گفته

و برد خوزستان و در تمام حسینیه‌ها و مساجد برایم سخنرانی گذاشتند و مردم را جمع کرد که مردم بیایند و ببینند که من آلمانی نیستم و خود مردم خوزستانی نخواستند گریه میکردند و توبه میکردند و میگفتند خانم تو ما را ببخش، این مطلب را بنی صدر به ما گفته

حتی اینها برق یک پیروزی خوزستانی را قطع کرده بودند، ما وقتی به سپاه پاسداران میرفتیم و من هم پیش خواهران سپاه می‌رفتم، برای آن بیرون گفته بودند که بهشتی برق منزل تو را قطع کرده و اینقدر برای آقای بهشتی شایعه درست میکردند که خدا می‌داند. یک دفعه من بیادم ترفه است که به اندازه‌ای من ناراحت شده بودم چون دو تا اتوبوس از دختران منافقین آمده بودند منزل ما را دیده بودند و از تلفنهایی که ما باید روزی صد مرتبه جواب تلفنهای اینها را می‌دادیم و دلم هم نمیخواست که چیزی بگویم که نکند توهمین از دهن بیرون آید. آنقدر من ناراحت بودم که دکتر آمد و گفت خانم من توقعی که از شما دارم این است که میخواهم که شما ناراحت شوید، می‌دانید که حضرت پیغمبر را چی بر سرش آوردند، حضرت محمد را سنگ به او زدند و کارهای زشت دیگر، ولی ایشان رسالتش را به سر منزل مقصود

تعارف میکرد و من دستش را گرفتم و کشیدم جلو، گفتم برادر عزیزم ما که هر روز نمیتوانیم که یک روز بعنوان انتخابات معین کنیم و هر روز یک نفر را معین کنیم، بیایید به راه حق و بیایید برادرانه بنشینیم و با هم صحبت کنیم، ببینیم تو چه میخواهی، ببینیم میتوانیم چیزهایی که تو میخواهی برآورده سازیم. تو رئیس جمهوری و باید به خود تحمیل کنی که این همه مسئولیت به گردن توست بعد ایشان به آقای بهشتی گفته بود که نه، من منتظرم که جنگ تمام بشود و بعداً هم گفته بود که من منتظرم که بهشتی کشته بشود و بروم چون خودش میدانست که به قول اروپائیان بهشتی مغز متفکر و موتور محرک انقلاب است و از روزیکه امام با آقای بهشتی صحبت کردند راجع به آینده انقلاب از همان روز بنای ناسازگاری را بنی صدر با ما گذاشت به هر عنوان که میتوانست به هر جایی که میتوانست زخم و نیش خود را میزد و ما خودمان همه میدانیم که مسئولیت قضیه شهادت آقا به گردن بنی صدر است که حتی نمایندگان مجلس و وزراء را بنی صدر نمیتوانست بسببند و میخواست آنها را که با خودش از پاریس آورده بود و اینهایی که به آنها وعده داده بود و به قول خودش که گفته بود من پانزده سال درس ریاست جمهوری خواندم.

تعارف میکرد و من دستش را گرفتم و کشیدم جلو، گفتم برادر عزیزم ما که هر روز نمیتوانیم که یک روز بعنوان انتخابات معین کنیم و هر روز یک نفر را معین کنیم، بیایید به راه حق و بیایید برادرانه بنشینیم و با هم صحبت کنیم، ببینیم تو چه میخواهی، ببینیم میتوانیم چیزهایی که تو میخواهی برآورده سازیم. تو رئیس جمهوری و باید به خود تحمیل کنی که این همه مسئولیت به گردن توست بعد ایشان به آقای بهشتی گفته بود که نه، من منتظرم که جنگ تمام بشود و بعداً هم گفته بود که من منتظرم که بهشتی کشته بشود و بروم چون خودش میدانست که به قول اروپائیان بهشتی مغز متفکر و موتور محرک انقلاب است و از روزیکه امام با آقای بهشتی صحبت کردند راجع به آینده انقلاب از همان روز بنای ناسازگاری را بنی صدر با ما گذاشت به هر عنوان که میتوانست به هر جایی که میتوانست زخم و نیش خود را میزد و ما خودمان همه میدانیم که مسئولیت قضیه شهادت آقا به گردن بنی صدر است که حتی نمایندگان مجلس و وزراء را بنی صدر نمیتوانست بسببند و میخواست آنها را که با خودش از پاریس آورده بود و اینهایی که به آنها وعده داده بود و به قول خودش که گفته بود من پانزده سال درس ریاست جمهوری خواندم.

● چند خاطره از شهید بهشتی

● با توجه به اینکه شما خاطرات زیادی از شهید مظلوم بهشتی دارید، اگر ممکن است چند تا از خاطراتتان را تعریف کنید؟
- چیزی که اول باید اینجا بگویم این بود که مرتب تهمت زده میشد به من که آقای بهشتی خانم آلمانی است و حتی در خوزستان، سرتاسر خوزستان

پیامدهای فاجعه

انفجار

حزب جمهوری اسلامی

از رحمت‌های

پروردگار است

● اینکه ملت شعار میداد «ایران پر از بهشتیه»، «ایران پر از بهشتیه»، خود گویای این است که مردم نگران چه هستند.

بقیه از صفحه

● اگر این حادثه واقع نشده بود و خون شهید مظلوم آیتالله بهشتی وعده‌ای از باران عزیز امام به زمین ریخته نمیشد امروز ما در کجا و در چه جو سیاسی واجتماعی بسر میبردیم و لیبیرالهای وابسته و گروهکهای ضد انقلاب در چه موقعیتی جای داشتند و طرد و دفن آنها مستلزم چه مقدار وقت و نیروی زنده اجتماعی و ائتلاف انرژی نیروهای فعال و مسئولین و امت مسلمان، حزب الله بود.

● برکات شهادت امام حسین و شهادت آیتالله بهشتی و یارانش

یک مثالی برای این مساله بزنم و آن اینکه جریان کربلا در تاریخ تشیع پیش آمد. امام حسین و یاران امام حسین سلام الله علیه همه شهید شدند می‌رسند از ما این جریان خوب بود یا بد؟ چه میگویم می‌گویم که شهادت امام حسین خوب بود یا بد بود؟ اسارت زینب خوب بود یا بد بود؟ با این ثمراتی که دارد شاید اگر جریان کربلا نبود اصلاً تشیع نبود من بخوبی یادم هست در اوایل یکی از شبها برایم این بود می‌گفتم که با کشته شدن حضرت اباعبدالله حسین (س) کمر اسلام شکست یا اسلام تقویت شد؟ میدانید که هر دو تعبیر درست است میتوانیم بگویم که کمر اسلام شکست سبط پیغمبر از بین رفت پیشوا شهید شد مصیبتی بالاتر از این مصیبت برای مسلمانها نبود شما در زیارت عاشورا میخوانید از جریان کربلا بعنوان یک مصیبت، مصیبت عظیم و مصیبت بزرگ در آنجا یاد می‌کنید بعنوان رزیه ما عظمها اینها هستند این را هم میتوانیم بگویم که اگر امام

● من اعتراف می‌کنم که جای مطهری و مرحوم آیتالله بهشتی در جامعه ما خالی است ولی در مجموع آن ضربه سبب شد ما منسجم‌تر شدیم، آماده‌تر شدیم و اگر این جریان نبود نمی‌توانیم پیش بینی کنیم که ما فعلاً در چه مرحله بودیم و در چه وضعی.

حسین شهید نمیشد یزید از بین میرفت بنی‌امیه تضعیف میشد اوضاع بهم می‌خورد و تشیع تقویت میشد و بنی‌عباس می‌آمد، آمدن بنی‌عباس و رفتن بنی‌امیه و آن دوره تحول و دوره امام صادق پیش می‌آمد؟ اینها می‌بینیم از برکات شهادت حضرت اباعبدالله است شما این را در یک مقیاس کوچکی بسنجید حالا من مقیاس بزرگی را گفتم.

مثلاً یک بچه‌ای از خانواده‌ای شهید میشود مصیبت بچه که برای خانواده کم نیست فرزندش نیست جای خالی است شاید نان‌آور خانواده بوده و مسائل از این قبیل از آنطرف هم اگر ما شهید نداشته باشیم اگر ما این شهدا را نداشته باشیم انقلاب وجود نداشت تعارفی نداریم این مساله را به همین مقیاس می‌توانید در این فاجعه بسنجید. میتوانیم بگویم مصیبت بود بلا بود گرفتاری بود گریه داشت تأثر داشت وقتی که یک بعدش را حساب بکنیم آنطرفش را که حساب میکنیم میبینیم که پیامدهای اینها رحمت‌های پروردگار است، ما اگر اینها را نداشته باشیم این در مرحله سوم است اما اگر این را ما نداشته باشیم.

● بنظر شما اگر انقلاب اسلامی بخواهد در خط اصیل شهدای اسلام تداوم داشته باشد به کسب و ایجاد و همچنین حفظ چه عوامل و ضرورت‌هایی نیازمند است و فعلی ضرورت‌های مرحله‌ای و فعلی انقلاب را چه میدانید؟

● تحول در مردم اینجاست که حرف گفتنی زیاد داریم و آن اینکه چگونه یک مرتبه بعد از انفجار حزب جمهوری اسلامی مردم چشمشان، باز شد از نظر عملی به مراقبت، محاسبه، رسیدن به خودمان، رفتن‌های بدما را از راه نبرد یک وقت غرورها، ما را منحرف نکند، تندروهای بی‌رویه و کندیهای



..... فکر کنید ببینید چه میگذرد بر کسی که قریب ۴۰ سال در همه کارها با «او» باشد و چنین مسائلهای (انفجار حزب) را بشنود؟

هنگامیکه خبرنگار ما از آیتالله موسوی اردبیلی خواست که اگر خاطراتی از شهید مظلوم دارند، برای مردم تعریف کنند، ایشان به شدت متأثر شده و گریستند.

● عکس‌العمل شخص شما و همچنین دیگران در قبال این حادثه و بخصوص شنیدن شهادت بهشتی چگونه بود؟ من با اکثر اینهایی که شهید شدند همراه بودم و همکاری‌هایی داشتم با مرحوم شهید بهشتی من سال ۱۳۶۴ هجری قمری با ایشان با هم بودیم، از لحاظ درسی و فرهنگی و کارهای دیگر البته بیشتر همکاری‌های من وقتی من آمدم تهران و ایشان هم از خارج آمدند از همان روزهای اول بود که با کارهای بسیار نزدیکی ما هر روز همدیگر را می‌دیدیم یعنی نصف شاید ۲۴ ساعت ما لازم بود با هم باشیم و خیلی ما همکاری‌های بسیار خوب بود حالا ببینید چه میگذرد بر سر کسی که قریب به چهل سال در همه کارها با هم بودند کار میکردند آنوقت با یک چنین مسائلهای روبرو بشود چه تأثیری بر او خواهد گذاشت. در اینجا وقتی از آقای موسوی اردبیلی سؤال شد که اگر خاطراتی از ایشان دارند و بیشتر صحبت کنند چشمتان متأثر شد و گریستند چه قدری که نتوانستند صحبت را ادامه دهند. و چندین بار گفتند نمیتوانم متأثر شدم و می‌گریستند که حاضرین نیز همراه ایشان گریستند.

● خبر انفجار حزب شما حادثه انفجار را چگونه، چه ساعتی و توسط چه کسی شنیدید، بخصوص شهادت آیتالله بهشتی را؟ من آن شب در دادگستری بودم، پنج الی شش نفر هم بودند یعنی قرار داشتیم در مورد یک مسائلهای در مورد مسائل قضائی یک مرتبه تلفنی شد از بیت امام که شما از حزب چه خبری دارید گفتیم که مگر چه خبری است گفتند که ما میخواستیم به شما بگویم که چه خبری شده است در همین موقع از منزل به ما خبر دادند که تلفنهای متعددی شده که حزب را منفجر کردند همان موقع گفتیم که تلفن حزب را گرفتند و آقای بسادامجان ایشان تلفن را برداشتند و با ایشان تماس گرفتیم و تماسی گرفتیم و خبر انفجار را شنیدیم ولی اول خبر سلامتی مرحوم شهید بهشتی را گفتند و ما هم فکر را منتقل کردیم به بیت امام: ما از آن ساعت دیگر مرتب در جریان قضیه بودیم

بیجا، الحمدلله رب العالمین آنچه میشود گفت آمادگی مردم هنوز در مرحله بسیار خوبی است ما میبینیم دشمنان ما هم می‌بینند، چون تمام محاسبات دنیا را مردم ما بهم زده است رادیکالیتهایی که به ما فحش میدهد، من دیدم که از قول او نوشته با اینهمه جنگ با اینهمه گرانها چطور است که ایرانیها و ملت ایران هنوز این همه آمادگی را دارند ما نمیدانیم آنها دیگر آمده به یک جا بی رسیده که میفهمد که مسائلهای وجود دارد، اما من اینجا عرض میکنم که ما نباید مغرور باشیم، از خصلتهای بدنابید هیچوقت غافل باشیم، قدر همدیگر را بدانیم نیروهای مفید و نیروهای خادم را نباید با یک بهانه‌هایی از بین ببریم و از آنطرف نباید بعنوان اینکه میخواهیم سیاست جذب داشته باشیم همه چیز را در جمع خودمان راه بدهیم باز هم همانجور که چندبار هم از این راه صدمه دیدیم باز صدمه ببینیم، اینها دیگر راه‌هایی است که همه میدانند و امیدوارم که برای عملش نیز خدا توفیقی بدهد.

هفتم تیر، عاشورای مکرر تاریخ

